



فهرست مطالب

- بخش اول: ترجمه و تبیین کتاب الوكالة (تحریر الوسيلة امام خمینی علیه السلام) ۲
- بخش دوم: سؤالات چهارگزینه‌ای کتاب الوكالة ۳۰

بخش اول

ترجمه و تبیین کتاب الوكالة (تحریر الوسیلة امام خمینی ره)

وکالت به صورت تفویض و تمشیه

«الوكالة و هی تفویض أمر إلى الغير ليعمل له حال حياته أو إرجاع تمشیه أمر من الامور إليه له حالها وکالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است، آن کار را برایش انجام دهد، و یا تا زنده است یکی از امور او را راه بیندازد (مثلاً تجارتش را بچرخاند یا ملکش را اداره کند).

نکته اول: وکالت به طور کلی، بر دو نوع است:

۱- تفویض: یعنی موکل «کار معینی» را به وکیل می گوید که باید برایش انجام دهد.

✓ «کار معین»، مانند اینکه موکل به وکیل می گوید خانه من را اجاره بده، و یا فلان اتومبیل را برایم بخر (در این مثالها، وقتی موکل به وکیل می گوید که خانه ام را اجاره بده و یا فلان اتومبیل را برایم بخر، کاری معین را به وکیل دستور داده و وکیل فقط همین کار را باید انجام دهد و به جز این کاری که موکل به او دستور داده، کاری دیگر نباید انجام دهد).

۲- تمشیه: یعنی موکل «کار کلی» را به وکیل می گوید که باید برایش انجام دهد.

✓ «کار کلی»، مانند اینکه موکل به وکیل می گوید شرکت من را اداره کن (در این مثال، وقتی موکل به وکیل می گوید که شرکت من را اداره کن، دستوری کلی به وکیل داده و کار خاصی را برای وکیل مشخص نکرده و به او اختیارات زیادی داده، لذا اکنون وکیل می تواند برای موکل، چند کارمند استخدام کند، و یا وسایلی برای شرکت او بخرد و به طور کلی، هر کاری صلاح می بینید، می تواند انجام دهد)

نکته دوم: منظور از عبارت «تا زنده است» این است که: وکالت برای زمان حیات است (یعنی اگر کسی کاری را در زمان حیاتش به دیگری واگذار کند تا آن کار را برایش در زمان حیاتش انجام دهد، به آن، وکالت می گوییم)، و اگر کسی کاری را برای زمان بعد از حیاتش به دیگری واگذار کند، باید به آن «وصیت» گفت و نه وکالت.

۱- تفویض در لغت به معنای «واگذار کردن» است؛ و تمشیه در لغت به معنای «راه اندازی» است.

ایجاب و کالت

«و هی عقد یحتاج إلى إيجاب بكل ما دل علی هذا المقصود، كقوله وکلتک أو أنت وکیلی فی کذا أو فوضته إليك ونحوها وکالت از آنجا که عقد است، احتیاج به ایجاب و قبول دارد، و ایجابش هر عبارتی است که این مقصود را برساند، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: «من تو را وکیل کردم» یا «تو در انجام فلان کار وکیل منی» و یا «انجام فلان کار را به تو واگذار کردم» و امثال اینها.

ایجاب صریح و ایجاب غیر صریح

«بل الظاهر کفاية قوله: بع داری قاصداً به التفویض المذکور فیہ بلکه ظاهراً همین هم کافی باشد که بگوید فلان کار مرا انجام بده؛ مثل اینکه موکل به وکیل بگوید «خانه‌ام را بفروش» و منظورش این باشد که «من اینکار را به تو واگذار کردم تا آن را برایم انجام دهی».

نکته اول: ایجاب دو نوع است: ایجاب صریح و ایجاب غیر صریح

ایجاب صریح: اگر برای ایجاب، الفاظ خاصی را شرع بیان کرده باشد، به این حالت، ایجاب صریح می‌گوییم.^۱
ایجاب غیر صریح: اگر برای ایجاب، الفاظ خاصی را شرع بیان نکرده باشد، به این حالت، ایجاب صریح می‌گوییم.^۲
ایجاب عقد و کالت، لفظ خاصی نیست؛ و ایجابش هر عبارتی است که مقصود موکل را برساند.

نکته دوم: عقود در یک تقسیم به «عقود رضایی» و «عقود تشریفاتی» تقسیم می‌شوند.

۱- عقد رضایی عقدی است که به صرف تراضی طرفین و بدون هیچ‌گونه تشریفات خاصی، واقع می‌شود (مانند عقد وکالت، عقد عاریه و عقد ودیعه).^۳
۲- عقد تشریفاتی عقدی است که ایجاد آن (انشاء آن / ساختن آن) نیاز به تشریفات خاصی دارد، مانند تکلیف به ثبت انتقالات مراجعه به املاک ثبت شده موضوع مواد ۴۶ تا ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک.

قبول و کالت با لفظ

«و قبول بكل ما دل علی الرضا به

و قبول و کالت نیز، هر عبارتی که رضایت وکیل را نشان دهد.

نکته: ایجاب و قبول و کالت، الزاماً نباید لفظ خاصی باشد (همان‌طور که اشاره شد، و کالت عقدی است رضایی).

۱- مثلاً ایجاب عقد نکاح، این‌گونه است که زن بگوید: **زوّجتک** (تو را به ازدواج خود درآوردم) و یا **أنکحتک** (تو را به نکاح خود درآوردم) و یا **متعتک** (تو را به نکاح خود درآوردم)؛ و لفظ دیگری غیر از اینها در عقد نکاح جاری نمی‌شود. همچنین در نکاح، ایجاب فقط با لفظ ماضی جاری می‌شود

۲- ماده ۶۵۸ قانون مدنی: وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.

۳- وکالت از عقود رضایی است؛ و رضایی بودن عقد وکالت از ماده ۶۵۸ ق.م.فهمیده می‌شود. بر اساس ماده ۶۵۸ قانون مدنی: «وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود». اینکه مقنن در این ماده می‌گوید «به هر لفظی»؛ حاکی از این است که وکالت تشریفاتی نیست.

قبول وکالت با فعل

«بل الظاهر أنه يكفي فيه فعل ما وكل فيه بعد الايجاب»

بلکه، ظاهراً همین که وکیل بعد از ایجاب، شروع به انجام آن عمل کند، همین عمل او، قبول محسوب می‌شود.

نکته: قبول هم می‌تواند لفظی باشد، و هم فعلی

- در اینجا هم، اشاره شده که، اگر قبول با لفظ نباشد، بلکه با فعل باشد، صحیح است.

وکالت معاطاتی

«بل الاقوی وقوعها بالمعاطاة بأن سلم إليه متاعا ليبيعه فتسلمه لذلك»

نظر قوی‌تر در مورد ایجاب و قبول وکالت این است که: لازم نیست که حتماً ایجاب و قبول وکالت، لفظی باشد؛ بلکه وکالت به صورت معاطاتی نیز واقع می‌شود، به این صورت که موکل کالایی را به وکیل بدهد تا وکیل آن کالا را بفروشد و وکیل هم، آن کالا را تحویل بگیرد

نکته: برخی عقود ایجاب و قبولشان برای کسی که قادر به تکلم است، حتماً باید لفظی باشد و به صورت معاطاتی باطل اند. مثلاً فقها، لفظی بودن ایجاب و قبول را در عقد نکاح، شرط می‌دانند و معتقدند که نکاح معاطاتی، باطل است؛ بلکه در این مورد ادعای اجماع شده (فقها، اجماع کرده‌اند که نکاح باید به صورت لفظی واقع شود، و نکاح معاطاتی باطل است)؛ ولی دیدیم که «عقد وکالت»، به صورت معاطاتی هم صحیح است.^۱

۱- برای مطالعه بیشتر: معاطات در معاملات:

از نظر قانون مدنی، معاطات در عقود صحیح است و لازم نیست ایجاب و قبول، لفظی باشد. در ماده ۱۹۳ ق.م. در کفایت معاطات بیان شده است: «انشاء معامله ممکن است به وسیله عملی که مبین قصد و رضا باشد، مثل قبض و اقباض، حاصل گردد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد». مطابق این ماده، به جز در موارد استثنایی، انشاء معامله از طریق فعل (نه لفظ) نیز ممکن است.

از ماده ۱۹۲ ق.م. چنین برمی‌آید که کفایت ایجاب و قبول فعلی، ویژه موارد عجز از تلفظ است. در این ماده آمده است: «در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد، اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود». اگر این برداشت صحیح باشد، در این صورت معاطات در عقود از نظر قانون مدنی، تنها در صورت عجز از تلفظ صحیح خواهد بود، ولی این برداشت با بخش آخر ماده ۱۹۳ ق.م. به‌ویژه قسمت اخیر آن ناهماهنگ است؛ زیرا به موجب قسمت اخیر آن، معاطات تنها در صورتی صحیح نیست که قانون استثنا کرده است، در نتیجه مطابق این ماده، اصل بر کفایت معاطات است. به همین دلیل حقوق دانان در توجیه ظاهر ماده ۱۹۲ ق.م. اظهار داشته‌اند: این ماده مفهوم مخالف ندارد و قانون در مقام بیان فرض متعارف و شایع است که فقط زمان ممکن نبودن تلفظ از آن استفاده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ص ۵۷؛ صفایی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۶۵).

در نتیجه معاطات در عقود مدنی (به جز در موارد استثنایی) صحیح است، و از این نظر تفاوتی میان حالت اختیار و اضطرار وجود ندارد. به همین دلیل ماده ۳۳۹ ق.م. در مورد انعقاد قرارداد بیع بیان داشته است: «پس از توافق بایع و مشتری در مبیع و قیمت آن، عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود. ممکن است بیع به داد و ستد نیز واقع گردد». بخش اخیر این ماده ناظر به مسئله معاطات در عقد بیع است، البته عقد بیع خصوصیتی ندارد و در سایر عقود (به جز موارد استثنا شده) نیز چنین است.

معاطات در عقد نکاح

مطابق قسمت اخیر ماده ۱۹۳ ق.م. «... در مواردی که قانون استثنا کرده باشد»، معاطات صحیح است. از جمله موارد استثنا شده، عقد وقف است. مطابق ماده ۵۶ ق.م. «وقف، به ایجاب از طرف واقف به هر لفظی که صراحتاً دلالت بر معنی آن کند واقع می‌شود».

مصادق دیگر بخش اخیر ماده ۱۹۳ ق.م. عقد نکاح است؛ البته، قانون مدنی در باب نکاح، میان حالت اختیار و اضطرار فرق گذاشته است. در ماده ۱۰۶۲ ق.م. آمده: «نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید».

مطابق حکم ماده فوق، ایجاب و قبول در عقد نکاح باید لفظی باشد، با وجود این ماده ۱۰۶۶ ق.م. با اشاره به حالت عجز از تلفظ آورده: «هرگاه یکی از متعاقدين یا هر دو لال باشند، عقد به اشاره از طرف لال نیز واقع می‌شود، مشروط بر اینکه به طور و وضوح حاکی از انشاء عقد باشد».

موالات در ایجاب و قبول و کالت

«بل لا یبعد تحققها بالكتابة من طرف الموکل و الرضا بما فيه من طرف الوکیل و إن تأخر وصولها إليه مدة، فلا یعتبر فيها الموالاة بین إيجابها و قبولها»

اشکالی ندارد که ایجاب و کالت، با نامه (با نوشتن / با کتابت) نیز تحقق پیدا کند؛ یعنی موکل برای وکیل بنویسد که فلان کار را انجام بده؛ و وکیل هم مضمون نامه (مضمون نوشته) را قبول کند.

اگر موکل برای وکیل بنویسد که فلان کار را برایم انجام بده (اگر وکیل، کاری را به موکل و کالت دهد)، هر چند آن نامه و نوشته (ایجاب موکل) با فاصله و مدت طولانی هم به دست وکیل برسد، وکیل می‌تواند آن را قبول کند. پس نتیجه می‌گیریم که لازم نیست که ایجاب و قبول، فوراً و بدون فاصله از هم، انجام شوند (و در اصطلاح می‌گوییم: بین ایجاب و قبول، موالاة الزامی نیست).

نکته اول: عبارت «و ان» به معنای «اگر چه» و «هر چند» است.

نکته دوم: منظور از توالی (موالات) این است که دو کار، فوراً و بدون تأخیر، انجام شوند. منظور از توالی ایجاب و قبول (موالات ایجاب و قبول) این است که: ایجاب و قبول از سوی متعاقدین، بدون فاصله صورت بگیرد و مابین ایجاب و قبول تأخیر نیفتد؛ مثلاً اگر ایجاب الآن رخ بدهد، قبول هم فوراً و بدون تأخیر، صورت بگیرد. پس اگر ایجاب در این ساعت باشد و قبول پس از چند ساعت دیگر باشد، در اینجا، موالاة وجود ندارد.

در برخی عقود و اعمال، داشتن موالاة (توالی) الزامی است، مانند کارهای نماز که باید در نماز، موالاة وجود داشته باشد و گرنه نماز باطل است (پس اگر اعمال نماز با فاصله از هم انجام شوند، نماز باطل است)؛ ولی در برخی عقود و اعمال، داشتن موالاة الزامی نیست، مثلاً در ایجاب و قبول و کالت، لازم نیست موالاة وجود داشته باشد (لازم نیست که فوراً به محض ایجاب موکل، وکیل هم قبول کند، و اگر وکیل، با تأخیر هم قبول کند، صحیح است).

ترتیب ایجاب و قبول در وکالت

«و بالجملة یتسع الامر فیها بما لا یتسع فی غیرها حتی أنه لو قال الوکیل أنا وکیلک فی بیع دارک مستفهما فقال: نعم صح و تم و إن لم نکف بمثله فی سائر العقود»

خلاصه اینکه در وکالت قید و شرط‌های سایر عقود وجود ندارد (یعنی وکالت عقدی رضایی است)؛

حتی اگر وکیل از موکل بپرسد «آیا من وکیل تو باشم در فروختن خانه‌ات» و صاحب‌خانه به او بگوید «آری»، وکالت صحیح و تمام است؛ هر چند که ما این و امثال این را در سایر عقود کافی ندانسته‌ایم.

نکته: موالاة را توضیح دادیم. اکنون اصطلاح دیگری تحت عنوان «ترتیب» را توضیح می‌دهیم. «ترتیب» یعنی کارها باید به ترتیب و پشت سر هم انجام شوند. در برخی از عقود و اعمال، ترتیب الزامی است، مثلاً اعمال نماز، باید به ترتیب و پشت سر هم انجام شوند و اگر به ترتیب انجام نشوند، نماز باطل است؛ و یا مثلاً در برخی از عقود، بین ایجاب و قبول، ترتیب وجود دارد (یعنی اول باید ایجاب باشد و سپس باید قبول باشد)؛ اما در برخی اعمال و عقود، ترتیب الزامی نیست (مثلاً در وکالت، ترتیب بین ایجاب و قبول لازم نیست؛ یعنی لازم نیست که اول، ایجاب باشد و سپس قبول).

عبارت (اگر وکیل از موکل بپرسد «آیا من وکیل تو باشم در فروختن خانه‌ات» و صاحب‌خانه به او بگوید «آری»، وکالت صحیح و تمام است) به این معنا است که: ایجاب و قبول در وکالت، ترتیب هم نمی‌خواهد و لازم نیست که اول، ایجاب باشد و سپس قبول باشد.

نتیجه: قبلاً گفتیم که ایجاب و قبول در وکالت؛ موالاة نمی‌خواهد؛ و اکنون گفتیم که ایجاب و قبول در وکالت، ترتیب هم نمی‌خواهد.

۱- امام اینجا فرموده ایجاب می‌تواند با نوشتن باشد، و بدانید که به نظر امام، هم ایجاب و هم قبول می‌تواند با نوشتن باشد.

* بررسی ترتیب و موالات در چند مثال:

- ۱- اعمال وضو و نماز، هم ترتیب می‌خواهند هم موالات
- ۲- اعمال غسل فقط ترتیب می‌خواهند ولی موالات نمی‌خواهد
- ۳- ایجاب و قبول و کالت، نه ترتیب می‌خواهد و نه موالات
- ۴- ایجاب و قبول نکاح، ترتیب نمی‌خواهد ولی موالات می‌خواهد^۱

تعليق در «اصل وکالت» باطل است

«يشترط فيها على الاحوط التنجيز بمعنى عدم تعلق أصل الوکالة بشيء كقوله مثلاً إذا قدم زيد أو أهل هلال الشهر وکلتک فی کذا بنابر احتیاط در وکالت تنجیز و قطعیت شرط است، به این معنا که اصل وکالت را نباید مشروط به شرطی کرد (عقد وکالت به صورت معلق، باطل است)؛ مثلاً نباید موکل به وکیل بگوید: «هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی» و یا «زمانی که ماه آینده فرا رسید تو وکیل منی در فلان کار».

تعليق در «متعلق وکالت» صحیح است

«نعم لا بأس بتعليق متعلقها كقوله أنت وکيلي فی أن تبیع داری إذا قدم زيد أو وکلتک فی شراء كذا فی وقت کذا. بله، در متعلق وکالت، شرط آوردن اشکال ندارد (متعلق وکالت می‌تواند معلق باشد)، مثل اینکه موکل بگوید: «تو وکیل منی، لیکن به شرطی که وقتی فلانی آمد، می‌توانی خانه‌ام را بفروشی» و یا «تو وکیل منی، ولی به شرطی که فلان زمان رسید، می‌توانی آن را بفروشی».

- مثال برای تعلیق در اصل وکالت که باطل است: وکیل منی اگر سعید بیاید، وکیل منی اگر باران بیاید، وکیل منی اگر ازدواج کنی، وکیل منی اگر خورشید طلوع کند، وکیل منی اگر شب فرا برسد (در این مثال‌ها، اصل وکالت، معلق شده است).
- مثال برای تعلیق در متعلق وکالت که صحیح است: وکیل منی اما بعد از پایان سال اتومبیل را بفروش، وکیل منی ولی پس از اینکه باران آمد اتومبیل را بفروش، وکیل منی اما خانه‌ام را بعد از اینکه گواهینامه گرفتی اجاره بده (در این مثال‌ها، انجام کار، معلق شده است و نه اصل وکالت).

شرايط طرفین عقد وکالت

«يشترط فی کل من الموکل والوکيل البلوغ والعقل والقصد والاختيار برای صحت عقد وکالت، شرط است که هم موکل و هم وکیل، بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشند».

وکالت کودک و مجنون و مکره

«فلا یصح التوکيل ولا التوکيل من الصبي والمجنون والمکره پس وکیل گرفتن و وکیل شدن کودک و دیوانه و کسی که او را اکراه کرده‌اند، صحیح نیست».

۱- در ماده ۱۰۶۵ قانون مدنی آمده است: توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد نکاح است. منظور از توالی این است که ایجاب و قبول از سوی متعاقدين بدون فاصله صورت بگیرد (موالات) و بین ایجاب و قبول تأخیر نیفتد.

نکته اول: «توکیل» یعنی وکالت دادن (وقتی موکل به وکیل وکالت می‌دهد، به این حالت، توکیل می‌گوییم).
نکته دوم: «توکل» یعنی قبول وکالت (وقتی وکیل، وکالت را قبول می‌کند، به این حالت، توکل می‌گوییم).^۱
نکته سوم: کودک و مجنون و مکره، هم توکیل و هم توکلشان باطل است (نه می‌توانند وکیل بگیرند، نه می‌توانند وکیل دیگران شوند).
نکته چهارم: کودک در اینجا یعنی کسی که به سن بلوغ نرسیده است.

شرط نبودن بلوغ در اجرای عقد وکالت

«نعم لا يشترط البلوغ في الوكيل في مجرد إجراء العقد على الاقرب، فيصح توكيله فيه إذا كان مميزاً مراعياً للشرائط (درست است که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند) اما، بله بنا بر اقرب، شرط نیست وکیل در خواندن عقد (اجرای عقد / انشاء عقد / ایجاد عقد) بالغ باشد؛ پس کودک ممیزی که شرایط را رعایت می‌کند را، می‌توان وکیل کرد که عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند.

نکته اول: منظور از «فی مجرد إجراء العقد» یعنی فقط در خواندن عقد (فقط در اجرای عقد).
نکته دوم: منظور از اجرای عقد توسط کودک ممیزی یعنی: کودک ممیزی می‌تواند عقد وکالت را بین وکیل و موکل اجرا کند.
نکته سوم: «علی الاقرب» یعنی این نظر، نظر بهتر است؛ و نظر مخالفی هم دارد.
نکته چهارم: اسلام، عدالت، ایمان، بینایی (کور نبودن)، قدرت تکلم داشتن، داشتن قدرت نوشتن، از شرایط وکیل نیست (و لازم نیست که وکیل، این شرایط را داشته باشد).

وکیل گرفتن توسط محجور

«ويشترط في الموكل كونه جائز التصرف فيما وكل فيه، فلا يصح توكيل المحجور عليه لسفه أو فلس فيما حجر عليهما فيه دون غيره كالطلاق»
 و در موکل شرط است که در آن مالی که برایش وکیل می‌گیرد، جائز التصرف باشد؛ پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجور علیه شده، نمی‌تواند برای آن مالی که از تصرف در آن محجور شده وکیل بگیرد؛ اما در کارهای دیگری مانند طلاق می‌تواند وکیل بگیرد.

نکته اول: محجور علیه، همان محجور است.

نکته دوم: چرا سفیه و مفلس می‌توانند برای طلاق وکیل بگیرند؟ زیرا طلاق، امری مالی نیست و منظور از این مسئله این است که سفیه و مفلس در امور مالی که حاکم آنها را از تصرف در آن امور ممنوع کرده، نمی‌توانند وکیل بگیرند.^۲
نکته سوم: سفیه در فقه و حقوق مدنی به کسی گفته می‌شود که عادت او اسراف و تبذیر در خرج است و تصرفات مالی او عاقلانه نیست.
نکته چهارم: مفلس در عرف فقهاء کسی است که دین وی از مالش بیش تر است و دارایی اش برای ادای آن کافی نیست.

۱- «توکل»؛ اگر با حرف «ل» بیاید، به معنای «قبول وکالت / عهده‌دار شدن کار شخصی دیگر» می‌باشد؛ و اگر با حرف «علی» بیاید، به معنای «اعتماد کردن بر» دیگری است؛ و اگر با حرف «ب» بیاید، به معنای «ضمانت کردن برای انجام کار خاصی است». ر.ک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۸۲؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۳۴.

۲- حجر سفیه محدود به امور مالی است و در امور غیر مالی مانند طلاق، سفیه می‌تواند اعمال حقوقی انجام دهد.
 ماده ۱۲۶۳ قانون مدنی: اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست.

ماده ۱۲۶۴ قانون مدنی: اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دیان نافذ نیست.

وکالت دادن به محجور (وکیل شدن محجور)

« تصح وکالة المحجور علیه لسهفه أو فلس عن غیرهما ممن لا حجر علیه.

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

نکته اول: کلمه «حجر» به معنای «منع» است. هر کس که از تصرف در مالش، چه کلاً و چه جزئاً منع شده باشد، محجور می‌باشد: مانند صغیر، سفیه، مجنون، مریض مشرف به مرگ، تاجر ورشکسته و ...

نکته دوم: در این مسئله بیان شد که محجور می‌تواند وکیل شود و وکالت کند؛ اما نکته این است که، منظور از محجور در اینجا، هر محجوری مانند مجنون نیست؛ زیرا قبلاً بیان شده که شرط وکالت این است که هم وکیل و هم موکل، عاقل باشند. با بیان این توضیح می‌گوییم: منظور از محجور در این مسئله، فقط سفیه و مفلس (ورشکسته) است.

همچنین، صغیر هم با اینکه محجور هست، داخل در معنای محجور در این مسئله قرار نمی‌گیرد؛ زیرا شرط صحت وکالت، بلوغ است.^۱

شرایط موکل

« وفي الموکل أن یکون إیقاعه جائزاً له ولو بالتسبیب، فلا یصح منه التوکیل فی عقد النکاح أو ابتیاع الصید إن کان محرماً

در مورد موکل شرط است که انجام آن عمل ولو با واسطه برایش جائز باشد، پس اگر در حال احرام باشد، نمی‌تواند در اجرای عقد نکاح و یا خریدن شکار، وکیل بگیرد.

نکته اول: ایقاع در اینجا به معنای ایجاد کردن و واقع ساختن است.

نکته دوم: یک‌سری کارها به خاطر احترام به حج، در حال احرام و حج، حرام هستند، که به آنها، «مُحَرَّمات» می‌گوییم.

محرمات سه دسته‌اند: ۱- کارهایی که برای مردان حرام‌اند؛ ۲- کارهایی که برای زنان حرام‌اند؛ ۳- کارهایی که به صورت مشترک، هم بر زنان و هم بر مردان، حرام‌اند (مانند استمنا، نکاح، عطر زدن و شکار کردن).

با توجه به اینکه نکاح و شکار در حال احرام حرام هستند، و فرد می‌تواند کاری را به دیگری وکالت دهد که انجام آن کار بر خودش جایز باشد، در این مسئله بیان شده که «نکاح» و «شکار»، به این خاطر که برای فردی که در حال احرام است جایز نیستند، قابل وکالت دادن نیستند.

شرایط وکیل

« وفي الوکیل کونه متمکناً عقلاً و شرعاً من مباشرة ما توکل فیه، فلا تصح وکالة المحرم فیما لا یجوز له کابتیاع الصید و إمساکه و إیقاع

عقد النکاح

در مورد وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد؛ پس اگر وکیل در حال احرام باشد، نمی‌تواند برای کسی کاری انجام دهد که شرعاً انجام آن کار برای خودش جائز نباشد، مثلاً اگر وکیل در حال احرام باشد، نمی‌تواند شکار موکل را بفروشد و یا شکار او را نگهداری کند (زیرا این کارها در حال احرام، بر فرد حرام هستند) و یا نمی‌تواند برای موکلش در زمانی که در حال احرام است، عقد نکاح منعقد کند (زیرا انعقاد نکاح در حال احرام، حرام است)؛ و اگر وکیل این‌گونه کارها را انجام دهد، عمل وی باطل است.

نکته اول: در این مسئله بیان شده که: اگر وکیل، کاری را قبول کند که آن کار از لحاظ شرعی انجامش صحیح نباشد، در صورتی که

۱- قانون مدنی ایران محجورین را به سه دسته طبقه‌بندی کرده است:

- صغار (جمع صغیر): در اصطلاح فقه و حقوق اسلامی به کسی اطلاق می‌گردد که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد. این سن بلوغ برای پسران ۱۵ سال و برای دختران ۹ سال تمام می‌باشد. اما در قانون مدنی به اشخاص زیر ۱۸ سال صغیر می‌گویند.
- اشخاص غیر رشید: مطابق قانون غیر رشید یا سفیه کسی است که تصرف او در اموال و حقوق مالی خودش عقلایی نباشد؛ مثلاً اسراف کار یا قمارباز باشد.
- مجانین: مجنون کسی است که قوه عقل و درک نداشته و به اختلال قوای دماغی مبتلا بوده و مختل المشاعر است.

آن عمل را انجام دهد، آن عمل باطل است؛ مثلاً شرع بیان کرده که فردی که در حال احرام است، حق ندارد عقد نکاح منعقد کند. پس اگر وکیل در حال احرام، برای کسی نکاحی منعقد کند، آن نکاح به حکم شرع باطل است.

نکته دوم: در این مسئله بیان شده که: اگر وکیل، کاری را قبول کند که انجام آن کار از لحاظ عقلی صحیح نباشد، و کالت دادن آن کار به وکیل، باطل است. پس اگر کاری را به وکیل و کالت دهند، ولی وکیل از لحاظ عقلی، قادر به انجام آن کار نباشد، باطل است.

مسلمان بودن برای وکیل، شرط نیست

« لا یشرط فی الوکیل الاسلام، فتصح وكالة الکافر بل و المرتد و إن کان عن فطرة عن المسلم و الکافر إلا فیما لا یصح وقوعه من الکافر کاتباع المصحف لکافر و کاستیفاء حق من المسلم أو مخاصمة معه و إن کان ذلک لمسلم»

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌تواند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این‌گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

مثلاً انجام این کارها، توسط کافر باطل است:

- ۱- کافر نمی‌تواند برای کافری، قرآنی خریداری کند (چه موکل کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، برای کافر قرآنی خریداری کند).
- ۲- کافر نمی‌تواند حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند (چه موکل کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند).
- ۳- کافر نمی‌تواند به وکالت از طرف موکلش، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند (چه موکل کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند).

نکته: فقها مرتد را به اعتبار سابقه اسلام وی به دو قسم «مرتد فطری» و «مرتد ملی» تقسیم کرده‌اند:

- ۱- مرتد ملی کسی است که ابتدا کافر بوده و سپس مسلمان شده و دوباره به کفر بازگشته است.
 - ۲- مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و سپس تغییر عقیده داده و کافر شده است.
- پس مرتد، چه مرتد فطری و چه مرتد ملی، می‌تواند وکیل مسلمان یا کافر شوند، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست.

أموری که کودک ده ساله می‌تواند وکالت بدهد (استثنائات بلوغ)

« لو جوزنا للصبی بعض التصرفات فی ماله کالوصیة بالمعروف لمن بلغ عشر سنین جاز له التوکیل فیما جاز له .

یک‌سری از اعمال و تصرفات صغیری که به ده سال رسیده، در اموالش، نظیر وصیت کردن به کار خیر، از نظر دین صحیح و جایز است؛ اکنون می‌گوییم: برای انجام این اعمال و تصرفات، این صغیر می‌تواند وکیل بگیرد (تا آن وکیل آن کارها را برایش انجام دهد).

نکته اول: قبلاً بیان شد که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند و اگر یکی از آنها بالغ نباشد، وکالت باطل است. اکنون در این مسئله، یکی از استثنائات بلوغ را اشاره کردیم.

نکته دوم: در مسائل قبل هم، به یکی دیگر از استثنائات بلوغ برای وکالت اشاره کردیم و گفتیم: (درست است که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند) اما، بنا بر اقرب، شرط نیست وکیل در خواندن عقد (اجرای عقد / انشاء عقد / ایجاد عقد) بالغ باشد؛ پس کودک ممیزی که شرایط را رعایت می‌کند را، می‌توان وکیل کرد که عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند.

شروط وکالت، استدامه‌ای هستند و نه ابتدایی

« ما كان شرطاً في الموكل والوكيل ابتداء شرط فيهما استدامة، فلو جئا أو أغمى عليهما أو حجر على الموكل فيما وكل فيه بطلت الوكالة على الاحوط، ولوزال المانع احتاج عودها إلى توكيل جديد.

شرایط صحت وکالت (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، استدامه‌ای هستند و نه ابتدایی. به این معنا که: آنچه که برای شروع وکالت در وکیل و موکل شرط است (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، در تمام دوران وکالت باید وجود داشته باشد (یعنی وکیل و موکل؛ از روز اول وکالت تا روزی که وکالت به پایان می‌رسد، باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشند)؛^۱ پس اگر یکی از آنها در اثنای وکالت، دیوانه یا بی‌هوش شوند، وکالت باطل می‌شود.

همچنین اگر موکل در آنچه که وکیل گرفته محجور شود، بنابر احتیاط وکالت باطل می‌شود؛ و نیز، اگر وکیل، در آنچه که به او وکالت داده شده محجور شود، وکالت باطل می‌شود.

نکته دیگر این است که: اگر موانع نامبرده از بین بروند و وکیل و موکل بخواهد وکالت را ادامه دهند، احتیاج به توكیلی جدید دارند (مثلاً اگر وکیل یا موکل در اثنای وکالت بی‌هوش شوند، عقد وکالت به خاطر بیهوشی باطل می‌شود؛ پس وقتی آن فردی که بی‌هوش شده به هوش آمد، در صورتی که آنها بخواهند مجدداً وکالت ادامه یابد، باید موکل به وکیل، وکالتی مجدد بدهد).

نکته اول: بیهوشی موجب بطلان وکالت می‌شود؛ حتی اگر مدت آن بسیار کوتاه باشد.

نکته دوم: گفتیم که «اگر موکل در آنچه که وکیل گرفته محجور شود، بنابر احتیاط وکالت باطل می‌شود». منظور از عبارت «در آنچه وکیل گرفته» این است که مثلاً فردی فروش خانه‌اش را به وکیل، وکالت می‌دهد و بعداً حاکم او را به دلیل ورشکستگی از فروش آن خانه ممنوع می‌کند (او را در این مورد، محجور اعلام می‌کند)؛ لذا عقد وکالت در این حالت، باطل می‌شود.

شرایط موضوع وکالت

« يشترط فيما وكل فيه أن يكون سائغاً في نفسه وأن يكون للموكل سلطنة شرعاً على إيقاعه، فلا توكيل في المعاصي كالغصب والسرقة والقمار ونحوها، ولا على بيع مال الغير من دون ولاية عليه

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت / مورد وکالت) دو شرط دارد:

شرط اول: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

شرط دوم: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

- **مثال برای شرط اول:** موکل می‌تواند برای امور شرعی و حلال مانند بیع، اجاره، نکاح و ... وکیل بگیرد؛ پس اگر موکل برای عملی که معصیت و حرام می‌باشد، مانند غصب، دزدی، قمار و امثال اینها وکیل بگیرد؛ عقد وکالت باطل است.
- **مثال برای شرط دوم:** موکل می‌تواند در مورد آنچه که متعلق به خودش است (مانند خانه و زمین و اتومبیل خودش) وکیل بگیرد؛ ولی در مورد چیزهایی که متعلق به او نیست، نمی‌تواند وکیل بگیرد (پس مثلاً، وکیل گرفتن برای فروختن مال دیگران، بدون داشتن ولایت بر آن مال، جائز نیست).

نکته: عبارت «أن يكون سائغاً في نفسه» یعنی عمل موضوع وکالت، باید عملی جایز و شرعی باشد.

۱- و به همین خاطر می‌گوییم که شرایط صحت وکالت، استدامه‌ای هستند (یعنی در تمام مدت وکالت باید تداوم داشته باشند).

موکل باید نسبت به موضوع وکالت، قدرت اجرا داشته باشد و قدرت جسمی و مالی لازم نیست

«ولا يعتبر القدرة عليه خارجا مع كونه مما يصح وقوعه منه شرعا، فيجوز لمن لم يقدر على أخذ ماله من غاصب أن يوكل فيه من يقدر عليه».

لازم نیست که خود موکل، شخصاً قادر به انجام کاری که می‌خواهد وکالت بدهد، باشد (زیرا شرط وکالت دادن این است که شرع به موکل اجازه آن کار را داشته باشد و نه اینکه موکل شخصاً استطاعت و قدرت انجام آن کار را داشته باشد)؛ پس کسی که خودش نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند کسی را که به این کار قادر است وکیل کند تا آن وکیل، آن مال را از غاصب بگیرد (و در اصطلاح می‌گوییم: قدرت موکل در خارج شرط نیست؛ بلکه وقوع آن کار از طرف موکل، شرط است).

تذکر: ما می‌گوییم کسی می‌تواند دیگری را برای کاری وکیل کند که خودش بتواند آن کار را انجام دهد. منظور از این عبارت طبق این مسئله این نیست که موکل می‌تواند کاری را به دیگری وکالت دهد که خودش توانایی جسمی و یا مالی برای انجام آن کار داشته باشد؛ بلکه منظور این است که موکل می‌تواند کاری را به دیگری وکالت دهد که انجام آن کار، شرعاً برای او جایز و مباح باشد.

نکته اول: «القدرة عليه خارجا» یعنی توانایی و قدرت جسمی و مالی موکل (که برای موکل، شرط نیست).

نکته دوم: «وقوعه منه شرعا» یعنی توانایی اجرای آن کار توسط موکل از نظر شرع (که برای موکل، شرط است).

نحوه وکالت دادن در مورد چیزی که الآن وجود ندارد

«لو لم يتمكن شرعا أو عقلا من إيقاع أمر إلا بعد حصول أمر غير حاصل حين التوكيل كتطليق امرأة لم تكن في حبالته و تزويج من كانت مزروجة أو معتدة و نحو ذلك فلا إشكال في جواز التوكيل فيه تبعا لما تمكن منه، بأن يوكله في إيقاع المرتب عليه ثم إيقاع ما رتب عليه، بأن يوكله مثلا في تزويج امرأة له ثم طلاقها أو شراء مال ثم بيعه و نحو ذلك، كما أن الظاهر جواز لو وقعت الوكالة على كلي يكون هو من مصاديقه، كما لو وكله على جميع أموره فيكون وكيلا في المتجدد في ملكه بهبة أو إرث بيعا و رهنا و غيرهما، و أما التوكيل استقلالا في خصوصه من دون التوكيل في المرتب عليه ففيه إشكال، بل الظاهر عدم الصحة من غير فرق بين ما كان المرتب عليه غير قابل للتوكيل كانتضاء العدة أو قابلا، فلا يجوز أن يوكل في تزويج المعتدة بعد انتضاء عدتها و المزروجة بعد طلاقها، و كذا في طلاق زوجة سينكحها أو بيع متاع سيشتره و نحو ذلك».

۱- اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است؛ و در صورتی این وکالت صحیح است که به آن وکیل، برای مقدمه آن چیز که الآن متعلق به ما نیست هم، وکالت بدهیم.

مثال اول: مثل اینکه موکل، فردی را وکیل کند در اینکه اول زنی را که الآن زن او نیست به عقد او درآورد و سپس او را طلاق دهد (منظور از این مثال این است که: فرض کنید زنی وجود دارد که آن زن، اکنون زن موکل نیست. در اینجا، اگر موکل به وکیل وکالت بدهد و به او بگوید «تو وکیل من هستی که آن زن را وقتی با او ازدواج کردم، طلاق بدهی»، این نوع وکالت دادن باطل است - زیرا گفتیم: اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است - و این وکالت زمانی صحیح است که، موکل به آن وکیل، برای مقدمه این چیزی که الآن متعلق به او نیست هم، وکالت بدهد؛ مثلاً به وکیل بگوید: «تو وکیل من هستی، که اول آن زن را که زن من نیست، به عقد من در بیاوری و سپس وکیل من هستی که آن را طلاق دهی»).

مثال دوم: اگر مالی وجود داشته باشد و آن مال، متعلق به موکل نباشد، در صورتی که موکل، وکیلی بگیرد و به آن وکیل بگوید «تو وکیل من هستی که هر وقت آن مال برای من شد، آن مال را بفروشی»، این وکالت باطل است (زیرا گفتیم که اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست وکیل کنیم، این وکالت باطل است)، و همان طور که اشاره شد، در صورتی این وکالت صحیح است که به آن وکیل، برای مقدمه آن چیز که الآن متعلق به او نیست هم، وکالت بدهد (یعنی به او بگوید: «تو وکیل منی که ابتدا آن مال را که الآن برای من نیست، برایم بخری، و سپس آن را برایم بفروشی»).

- ۲- جایز است کسی را بر انجام امری کلی و کیل کرد؛ مثل اینکه موکلی فردی را و کیل در تمامی امور خود کند (پس این طور نیست که بگوییم شرط صحت و کالت این است که، آن کاری که موکل به و کیل و کالت می‌دهد، باید حتماً یک کار جزئی باشد).^۱
- اگر و کالت به صورت کلی داده شود؛ و کیل قهراً و خودبه‌خود، در مورد اموالی که بعدها از طریق ارث یا هبه یا بیع یا رهن یا غیر اینها به موکل می‌رسد و فعلاً موکل مالک آنها نیست هم و کالت دارد (و در نتیجه در مورد این اموال، لازم نیست که مجدداً موکل به و کیل، و کالت بدهد).
- ۳- و کالت دادن این موارد به و کیل، توسط موکل جایز نیست:
- بر موکل جایز نیست کسی را و کیل کند به اینکه، زنی را که در عده است، بعد از عده‌اش به عقد وی در آورد.
 - بر موکل جایز نیست کسی را و کیل کند به اینکه، زنی را که شوهر دارد بعد از طلاق شوهرش به عقد وی در آورد.
 - بر موکل جایز نیست کسی را و کیل کند به اینکه، زنی را که هنوز برای خود نکاح نکرده طلاق دهد (مگر اینکه به او و کالت بدهد که ابتدا آن زن را به عقد او در آورد، سپس آن را طلاق دهد).
 - بر موکل جایز نیست کسی را و کیل کند به اینکه، کالایی را که بعداً خواهد خرید برایش بفروشد (مگر اینکه به او و کالت بدهد که ابتدا آن کالا را برای او بخرد؛ سپس آن را بفروشد).
- نتیجه: و کالت دادن به چیزی که برای موکل نیست، به شرط اینکه ابتدا برای مقدمه‌اش و کالت دهد، صحیح است.

موضوع و کالت باید قابل واگذاری به غیر باشد

«يشترط في الموكل فيه أن يكون قابلاً للتفويض إلى الغير بأن لم يعتبر فيه المباشرة من الموكل، فلو تقبل عملاً بقيد المباشرة لا يصح التوكيل فيه، وأما العبادات البدنية كالصلاة والصيام والحج وغيرها فلا يصح فيها التوكيل وإن فرض صحة النيابة فيها عن الحي كالحج عن العاجز أو عن الميت كالصلاة وغيرها، فإن النيابة غير الوكالة اعتباراً، نعم تصح الوكالة في العبادات المالية كالزكاة والخمس والكفارات إخراجاً وإيصالاً إلى المستحق.

عملی که موکل به و کیل و کالت می‌دهد (مورد و کالت / موضوع و کالت) باید عملی باشد که قابل واگذار کردن به غیر، باشد؛ یعنی مباشرت شخص موکل در آن الزامی نباشد. پس اگر موکل عملی را به عهده گرفته باشد و تعهد داده باشد که خودش راساً و شخصاً آن عمل را انجام دهد؛ و کیل گرفتن برای انجام آن عمل برای او جائز نیست.

و کالت در عبادات بر دو نوع است: ۱- و کالت در عبادات بدنی ۲- و کالت در عبادات مالی

۱- و کالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ...، صحیح نیست.

۲- و کالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ...، صحیح است.

گفتیم که «و کالت دادن در عبادات بدنی - مانند حج - صحیح نیست»؛ اکنون می‌گوییم: نیابت دادن در یک سری از عبادات بدنی که شرع آنها را نام برده، صحیح است؛ مانند نیابت دادن برای رفتن به حج، توسط فردی که زنده است ولی قادر به انجام آن نیست^۲ (شرع به افرادی که زنده‌اند ولی قادر به رفتن به حج نیستند، اجازه داده که به فردی دیگر که این توانایی را دارد نیابت بدهند تا به جای آنها به حج برود)؛ و یا اینکه شرع، نیابت دادن به فردی، برای اینکه نمازهای میت را بخواند، را پذیرفته است؛ یعنی، با اینکه نماز، عبادتی بدنی است؛ ولی شرع به نیابت دادن در این مورد هم اجازه داده است و بیان کرده است که: اگر فردی فوت کرده باشد، می‌توان خواندن نمازهایی که میت نخوانده را، به فردی دیگر نیابت داد، تا آن فرد، آن نمازها را به جای میت (به نیابت از میت) بخواند.

نکته اول: و کالت یک چیز است و نیابت یک چیز دیگر است؛ به این صورت که: و کالت، نوعی نیابت است (پس نیابت، اعم از و کالت است).

نکته دوم: «الموکل فيه» یعنی «موضوع و کالت / مورد و کالت».

۱- منظور از این بند این است که: و کالت بر دو نوع است: ۱- و کالت در امری جزئی و معین؛ ۲- و کالت در امری کلی.

۲- مانند فردی که قادر به راه رفتن نیست.

وکالت دادن در عقود

« یصح التوکیل فی جمیع العقود کالبیع و الصلح و الاجارة و الهبة و العاریة و الودیعة و المضاربة و المزارعة و المساقاة و القرض و الرهن و الشركة و الضمان و الحوالة و الکفالة و الوكالة و النکاح ایجاباً و قبولاً فی الجمیع »
 گرفتن و کیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، و شرکت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه و کیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه و کیل، طرف قبول قرار گیرد.
نکته: وکالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.^۱

وکالت دادن در عقود و ایقاعات

« و کذا فی الوصیة و الوقف و الطلاق و الایراء و الاخذ بالشفعة و إسقاطها و فسخ العقد فی موارد ثبوت الخیار و إسقاطه و کیل گرفتن در وصیت، وقف، طلاق، بری کردن ذمه بدهکار، استفاده از حق شفعه، اسقاط حق شفعه، فسخ عقد در جایی که موکل خیار دارد و اسقاط آن، جایز است.^۲ »

نحوه گرفتن وکیل، برای رجوع به مطلقه رجعیه

« و الظاهر صحته فی الرجوع إلی المطلقه الرجعیة إذا أوقعه علی وجه لم یکن صرف التوکیل تمسکاً بالزوجیة حتی یرتفع به متعلق الوكالة به احتمال قوی، گرفتن وکیل برای رجوع به مطلقه رجعیه، صحیح است؛ البته موکل در این مورد، باید به گونه‌ای وکالت بدهد که صرف وکیل‌گرفتنش، رجوع محسوب نشود؛ (به بیان ساده‌تر، موکل نباید به وکیل بگوید که «من تو را وکیل کردم که از طرف من به زنی که قبلاً طلاقش داده‌ام بگویی که من رجوع کردم»؛ زیرا این نوع وکالت دادن (وکالت دادن با این عبارت)، خودش رجوع محسوب می‌شود (و به صرف اینکه این سخن را به وکیل بگوید، به همسرش رجوع کرده است)؛ بلکه باید به وکیل بگوید که «من تو را وکیل کرده‌ام که هر وقت به تو اعلام کردم، نزد همسرم بروی و به او بگویی که من به تو رجوع کردم».)
خلاصه اینکه: وقتی فردی به وکیل، وکالت برای رجوع به همسرش که قبلاً طلاقش داده می‌دهد، عبارتی که با آن، به وکیل وکالت می‌دهد، نباید خودش رجوع محسوب شود؛ چرا که اگر این گونه باشد، همین وکیل گرفتن، رجوع محسوب می‌شود و این باعث می‌شود که موضوع وکالت از بین برود.

برخی از اعمالی که وکالت در آنها، صحیح یا باطل است

« ولا یبعد صحته فی النذر و العهد و الظهار، و لا یصح فی الیمین و اللعان و الایلاء و الشهادة و الاقرار علی إشکال فی الاخیر . »
 ۱- وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.
 ۲- وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.
نکته: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء، باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی رحمته الله علیه، باطل است.

۱- در مورد صحت یا بطلان وکالت در ایقاعات، قانون مدنی ساکت است. برخی فقهاء معتقدند که وکالت در تمام ایقاعات باطل است؛ و برخی دیگر از فقهاء معتقدند که وکالت در تمام ایقاعات صحیح است؛ و به نظر برخی دیگر از فقهاء، مانند امام خمینی رحمته الله علیه، وکالت در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.
 ۲- برخی از این موارد، عقد هستند و برخی دیگر، ایقاع هستند.

وکیل گرفتن برای «قبض و اقباض»

« یصح التوکیل فی القبض و الاقباض فی موارد لزومهما کما فی الرهن و القرض و الصرف بالنسبة إلی العوضین ، و السلم بالنسبة إلی الثمن ، و فی ایفاء الديون و استیفائها و غیرها .

وکیل گرفتن برای «قبض و اقباض»، در عقودی که قبض و اقباض در آنها لازم است، مانند عقد رهن، جایز و صحیح است. همچنین، وکیل گرفتن برای «قبض و اقباض»، در «قرض»، «صرف»، «نسبت به دو عوض»، «بیع سلف»، «نسبت به بها»، «ایفاء دیون و استیفاء» و امثال اینها، صحیح است.

نکته: عقودی که «قبض» شرط صحت آنهاست، «عقود عینی» نامیده می‌شوند و تعداد آنها بین فقهاء اختلافی است؛ و عقود عینی از نظر قانون مدنی عبارتند از: عقد رهن، عقد وقف، بیع صرف، عقد موجود حق انتفاع و عقد هبه.

گرفتن وکیل در طلاق جائز است

« یجوز التوکیل فی الطلاق غائباً کان الزوج أو حاضراً ، بل یجوز توکیل الزوجة فی أن تطلق نفسها أو بأن توکل الغیر عن الزوج أو عن نفسها .

گرفتن وکیل در طلاق جائز است؛ چه شوهر حاضر باشد چه غایب بلکه این موارد نیز جائز هستند:

۱- شوهر می‌تواند به زن و کالت بدهد که زن، هر وقت بخواهد، خودش را طلاق دهد (در اصطلاح عامیانه، مرد می‌تواند حق طلاق را به زن بدهد).

۲- شوهر می‌تواند به زن و کالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، از طرف زن، طلاق را جاری کند.

۳- شوهر می‌تواند به زن و کالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، از طرف شوهر، طلاق را جاری کند.

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است

« تجوز الوكالة فی حیازة المباح کالاستقاء و الاحتطاب و غیرهما ، فإذا وکل شخصاً فیها و قد حاز بعنوان الوكالة عنه صار ملکاً له .

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.

اگر فردی، فردی دیگر را وکیل در این گونه کارها کرد؛ و آن وکیل چیزی را به وکالت از طرف او حیازت کند، او (موکل)، مالک آن چیز می‌شود، زیرا موکل، به وکالت از طرف او آن چیز را حیازت کرده است.

نکته: حیازت یکی از روش‌های مالک شدن است و منظور از آن یعنی استیلاء و تسلط بر چیزی که قبلاً مالکی نداشته است، مانند ماهی‌های دریا، زمین‌های بایر، آب‌ها، گیاهان و ...

به طور کلی، حیازت هر چیزی به حسب شرایط همان چیز، متغیر است؛ مثلاً ماهی زمانی که در تور صیاد می‌افتد، حیازت محقق می‌شود و شرعاً و عرفاً، صیاد مالک آن ماهی می‌شود.

عمل مورد وکالت باید معین باشد (نباید مجهول باشد)

« یشرط فی الموکل فیہ التعیین بأن لا یکون مجهولاً أو مبهماً ، فلو قال : وکلتک علی أمر من الامور لم یصح ، نعم لا بأس بالتعمیم و الاطلاق کم یأتی .

اگر موکل انجام کاری را به وکیل وکالت دهد، آن کار باید، معین و مشخص باشد (موضوع وکالت، باید معین باشد)؛ یعنی نباید عملی مجهول و مبهم باشد؛ پس اگر موکل به وکیل بگوید «تورا وکیل کردم که کاری از کارهای مرا انجام دهی»، این نوع وکالت، صحیح نیست.

البته، همان‌طور که در مسائل بعد اشاره می‌کنیم، «وکالت به طور کلی» صحیح است؛ چرا که وکالت به طور کلی، با وکالتی که موضوع آن معین نیست، فرق دارد.

نکته اول: قبلاً بیان کردیم که وکالت به دو صورت است:

۱- وکالت به صورت تفویض: ^۱ یعنی موکل «کار معینی» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

۲- وکالت به صورت تمثیه: یعنی موکل «کار کلی» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

که هر دو صورت فوق صحیح هستند؛ چرا که در هر دو صورت فوق، موضوع وکالت (عملی که وکالت داده شده)، عملی معین و مشخص است؛ لذا این دو نوع وکالت، صحیح‌اند؛ ولی در حالتی که موضوع وکالت معین نیست، به خاطر معین نبودن موضوع وکالت، عقد وکالت باطل است.

نکته دوم: فرق وکالت به صورت کلی با وکالتی که موضوعش معین نیست:

در وکالت کلی، ما می‌دانیم که موکل، انجام چه کاری را به وکیل وکالت داده؛ ولی در وکالتی که موضوع آن معین نیست (حالتی که موکل به وکیل می‌گوید: تورا وکیل کردم که کاری از کارهای مرا انجام دهی)، معلوم نیست که موکل، انجام چه کاری را به وکیل وکالت داده.

اقسام وکالت

«الوکالة أما خاصة و أما عامة و أما مطلقة، فالاولی ما تعلقت بتصرف معین فی شیء معین، كما إذا وکله فی شراء بیت معین، و هذا مما لا إشکال فی صحته، و الثانية أما عامة من جهة التصرف و خاصة من جهة المتعلق، كما إذا وکله فی جميع التصرفات الممكنة فی داره المعینة و أما بالعکس كما إذا وکله فی التصرفات الممكنة فی جميع ما یملکه أو فی إیقاع جميع ما کان له فیما یعلق به بجميع أنواعه بحيث یشمل التزویج له و طلاق زوجته و کذا فی الثالثة قد تكون مطلقة من جهة التصرف خاصة من جهة متعلقه، كما لو قال: أنت وکیلی فی أمر داری، و کذا لو قال: أنت وکیلی فی بیع داری مقابل المقید بثمان معین أو شخص معین، و قد یكون بالعکس كما لو قال: أنت وکیلی فی بیع أحد أملاکی أو فی بیع ملکي، و قد تكون مطلقة من الجهتين، كما لو قال: أنت وکیلی فی التصرف فی مالی، و ربما یكون التوکیل بنحو التخییر بین أمور: أما فی التصرف دون المتعلق، كما لو قال: أنت وکیلی فی بیع داری و صلحها أو هبتها أو إيجارها، و أما فی المتعلق فقط، كما لو قال: أنت وکیلی فی هذه الدار أو هذه الدابة أو هذه الفرش مثلاً، و الظاهر الصحة فی الجميع.

وکالت بر سه نوع است:

۱- وکالت خاص

۲- وکالت عام

۳- وکالت مطلق

۱- تفویض در لغت به معنای «واگذار کردن» است؛ و تمثیه در لغت به معنای «راه اندازی» است.

۱- وکالت خاص: وکالت خاص، حالتی است که موضوع وکالت^۱ یک یا چند چیز مشخص است؛ همچنین کاری که وکیل باید انجام دهد^۲ هم، یک کار مشخص است: مثلاً موکل به وکیل وکالت می‌دهد که فلان خانه مشخص را برای او بخرد (در این مثال، موضوع وکالت، یک چیز مشخص - یعنی فلان خانه مشخص - است و کاری هم که وکیل باید انجام دهد، یک کار مشخص - یعنی خریدن آن خانه - است).
وکالت خاص، وکالتی صحیح و شرعی است.

* تذکر: قبل از اینکه دو قسم دیگر وکالت (یعنی وکالت عام و وکالت مطلق) را توضیح دهیم، فرق عام و مطلق را بیان می‌کنیم:
- مطلق یعنی:

۱- کلماتی که مفرد هستند (مانند مال، ملک، زن، مرد، تصرف، خانه و ...)

۲- کلماتی که در ابتدای آنها، کلمه «یکی» باشد (مانند یکی از اموال، یکی از املاک، یکی از خانه‌ها و ...)

- عام یعنی:

۱- کلماتی که جمع هستند (مانند اموال، خانه‌ها، املاک، قوانین و ...)

۲- کلماتی که علامت جمع (هر، هیچ، کل، تمام و همه) دارند (مانند تمام اموال، تمام تصرفات، هر مالی، هر تصرفی، هر ملکی)

۲- به این سه حالت، «وکالت به صورت عام» می‌گوییم:

- الف) کاری که وکیل باید انجام دهد، «عام» است؛ و موضوع وکالت، «خاص» است: مانند اینکه او را وکیل کند در تمامی تصرفات در خانه معین (تمامی تصرفات، عام است؛^۳ و خانه معین، خاص است).
- ب) کاری که وکیل باید انجام دهد، «خاص» است؛ و موضوع وکالت، «عام» است: مثل اینکه او را وکیل کند در تمامی اموالش ولی در خصوص فروختن آنها (فروختن، خاص است؛ و تمامی اموال، عام است).
- ج) هم کاری که وکیل باید انجام دهد، «عام» است؛ و هم موضوع وکالت، «عام» است: مثل اینکه او را وکیل کند در اینکه هر گونه تصرف ممکن را در همه اموال او بنماید (هر گونه تصرف، عام است؛ و همه اموال هم، عام است).

۳- به این سه حالت، «وکالت به صورت مطلق» می‌گوییم:

- الف) کاری که وکیل باید انجام دهد، «مطلق» است؛ و موضوع وکالت، «مقید» است: مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو در امر خانه من، وکیل هستی (امر خانه در اینجا، مطلق است - زیرا شامل خرید، فروش، بیع و ... می‌شود؛^۴ و خانه او، مقید است).
- ب) کاری که وکیل باید انجام دهد، «مقید» است؛ و موضوع وکالت، «مطلق» است: مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در فروختن یکی از املاک من (که در این مثال، فروختن، مقید است؛ و یکی از املاک او، مطلق است)؛^۵ و یا مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در فروختن ملک من (که در این مثال، فروختن، مقید است؛ و ملک او، مطلق است).
- ج) هم کاری که وکیل باید انجام دهد، «مطلق» است؛ و هم موضوع وکالت، «مطلق» است: مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در تصرف در مالم (تصرف، مطلق است - زیرا تصرف، شامل بیع، هبه، اجاره و ... می‌شود؛^۶ همچنین، مال هم مطلق است - زیرا مال، شامل خانه، زمین، اتومبیل و ... می‌شود).^۷

۱- «موضوع وکالت» مانند خانه، زمین، باغ، اتومبیل و ...

۲- «کاری که وکیل باید انجام دهد» مانند خرید، فروش، اجاره و ...

۳- هر کلمه‌ای که علامت جمع دارد، عام است.

۴- کلمه امر، مطلق است، زیرا مفرد است.

۵- یکی از املاک مطلق است، زیرا کلمه «یکی»، نشانه مطلق است.

۶- کلمه تصرف، مطلق است، زیرا مفرد است.

۷- کلمه مال، مطلق است، زیرا مفرد است.

وکالت دو قسم دیگر هم دارد، به این صورت که:

۱- یا موضوع وکالت، یک چیز مشخص است؛ و کاری که وکیل باید انجام دهد، چند کار به اختیار و انتخاب وکیل است، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در اینکه خانه مرا بفروشی یا صلح کنی یا هبه کنی یا اجاره دهی (در این مثال، موضوع وکالت، خانه موکل است که یک چیز مشخص است؛ و کارهایی که موکل مخیر بین آنهاست، چند کار هستند که عبارتند از: فروش، صلح، هبه و اجاره).

۲- یا کاری که وکیل باید انجام دهد، یک کار مشخص است؛ ولی موضوع وکالت، چند چیز به اختیار و انتخاب وکیل است، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: تو وکیل منی در فروش این خانه من و یا این حیوان من و یا این فرش من (در این مثال، کاری که وکیل باید انجام دهد، یک کار مشخص است که عبارت است از «فروش»؛ و موضوع وکالت چند چیز هستند که وکیل در انتخاب یکی از آنها، اختیار دارد که عبارتند از: خانه موکل، حیوان موکل، فرش موکل).

- ظاهراً تمام این صورت‌های وکالت که بیان کردیم، صحیح و شرعی هستند.

وظایف وکیل

«لابد أن يقتصر التوكيل في التصرف في الموكل فيه على ما شمله عقد الوكالة صريحا أو ظاهرا و لو بمعونة قرائن حالية أو مقالية و لو كانت هي العادة الجارية على أن التوكيل في أمر لازمه التوكيل في أمر آخر كما لو سلم إليه المبيع و وكله في بيعه أو سلم إليه الثمن و وكله في الشراء، و بالجملة لابد في صحة التصرف من شمول الوكالة له .

کارهایی که وکیل باید انجام دهد عبارتند از:

۱- انجام کارهایی که موکل، به وکیل صراحتاً دستور داده است.

۲- انجام کارهایی که موکل به وکیل صراحتاً دستور نداده؛ ولی «عرف و عادت»، «قرائن و اوضاع و احوال» و همچنین «قاعده اذن در شی اذن در لوازم آن است»، انجام آنها را بر وکیل، لازم می‌دانند.

دو مثال برای عرف و عادت:

مثال اول: اگر عرف و عادت منطقه‌ای بر این باشد که، اگر موکل کالای خود را به وکیل خود بدهد، و این، در آن شهر نشانه این باشد که وکیل باید آن را بفروشد، وکیل باید آن را بفروشد.

مثال دوم: اگر عرف و عادت منطقه‌ای بر این باشد که، اگر موکل، پولی به وکیل داد و این کار در آن شهر، نشانه این باشد که وکیل باید کالایی را برای موکل بخرد، وکیل باید بر اساس همین عرف و عادت عمل کند و کالایی را برای موکل بخرد.

خلاصه کلام اینکه: کارهایی که وکیل انجام می‌دهد، باید مشمول عقد وکالت بوده باشد.

انجام کاری توسط وکیل که مخالف با دستورات موکل باشد

«لو خالف الوكيل و أتى بالعمل على نحو لم يشمل عقد الوكالة فإن كان مما يجرى فيه الفضولية كالعقد توقفت صحته على إجازة الموكل، و لافرق في التخالف بين أن يكون بالمباينة كما إذا وكله في بيع داره فأجرها أو ببعض الخصوصيات كم إذا وكله في بيعها نقدا فباع نسيئة أو بخيار فباع بدونه، نعم لو علم شموله لفأقد الخصوصية أيضا صح في الظاهر، كما إذا وكله في أن يبيع السلعة بدینار فباع بدینارين، فإن الظاهر بل المعلوم من حال الموكل أن تحدیده من طرف النقيصة لا الزيادة، و من هذا القبيل ما إذا وكله في البيع في سوق معين بثمان معين فباعها في غيره بذلك الثمن، فإن الظاهر أن مراده تحصيل الثمن، هذا بحسب الظاهر، و أما الصحة الواقعية فتابعة للواقع، و لو فرض احتمال وجود غرض عقلائی في التحديد لم يجز التعدی، و معه الفضولی في الظاهر و الواقع تابع للواقع .

اگر و کیلی، کاری را که موکل به او وکالت نداده، انجام دهد (اگر وکیل، کاری به جز آن کاری که موکل به او وکالت داده، برایش انجام دهد)، چهار صورت دارد:

صورت اول: اگر آن کار، از اموری است که انجام آن به طور فضولی صحیح است،^۱ صحت آن موقوف به اجازه موکل است؛ حال: الف) چه اینکه کاری که موکل انجام داده، به طور مابینه باشد؛ یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل باشد؛ مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد که خانه او را بفروشد، ولی وکیل خانه او را اجاره داده باشد. ب) و یا به طور مابینه نباشد، بلکه در بعضی از خصوصیات خلاف دستور وکیل باشد، مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد در این که خانه را نقد بفروشد ولی وکیل، خانه را به صورت نسبی فروخته باشد؛ و یا مثل اینکه، موکل او را وکیل کرده باشد که مالی را با خیار بفروشد ولی وکیل آن مال را بدون خیار فروخته باشد و حق فسخ برای موکل قرار نداده باشد. - که در همه این صور، صحت معامله وکیل، موقوف به اجازه موکل است (زیرا عمل موکل، فضولی و غیرنافذ است).

صورت دوم: اگر آن کار، از اموری است که انجام آن به طور فضولی باطل است؛ مانند فروش مال دیگران برای موکل، که باطل است / و یا مانند ایقاعات، زیرا ایقاعات به صورت فضولی باطل هستند؛ در این صورت، کاری که وکیل برای موکل انجام داده، باطل است.

صورت سوم: گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل چون متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم نیست، آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، این کار وکیل، باطل یا غیرنافذ نیست، بلکه صحیح است (چون آن راه و روش رسیدن به هدف، برای موکل مهم نبوده است). **مثال اول:** اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را به قیمت یک دینار بفروشد و وکیل چون متوجه شده که یک دینار، غرض و هدف موکلش نیست و منظور و غرض موکل این است که، آن کالا را به کمتر از یک دینار بفروشد، در این صورت، اگر آن کالا را به قیمت دو دینار فروخته باشد، معامله اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

مثال دوم: اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را در بازاری معین و با قیمتی معین بفروشد، ولی وکیل، چون متوجه شده که فروش آن کالا در آن بازار که موکل به او دستور داده، هدف و غرض او نبوده، در این صورت، اگر آن کالا را در بازاری دیگر با همان قیمت فروخته باشد (چون نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است)، معامله اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

صورت چهارم: گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل با اینکه متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم است، آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، با اینکه وکیل، به نتیجه‌ای که منظور و هدف موکل بوده رسیده، ولی چون، راه و روش رسیدن به آن نتیجه برای موکل مهم بوده است؛ این کار بر وکیل جایز نیست و فضولی است.

نتیجه: عمل خلاف وکیل، چهار صورت دارد که: در صورت اول، «فضولی و غیرنافذ» است؛ در صورت دوم، «باطل» است؛ در صورت سوم، «صحیح» است؛ و در صورت چهارم، «فضولی و غیرنافذ» است.

۱- یعنی از اموری نباشد که اگر به صورت فضولی واقع شود، باطل است / مانند فروش مال دیگران برای موکل، که باطل است / و یا مانند ایقاعات، زیرا ایقاعات به صورت فضولی باطل هستند؛ پس در این امور، امر خلاف وکالت که وکیل انجام داده، باطل است.

نکته: عمل خلاف و کیل یا عقد است یا ایقاع. امام خمینی^ع در این مسئله فقط در مورد عمل خلاف و کیل در صورتی که عقد باشد، بحث نموده؛ اما در مورد عمل خلاف و کیل در صورتی که ایقاع باشد بحثی به میان نیاورده‌اند. نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که: به نظر مشهور فقهاء همچون امام خمینی^ع، عمل خلاف و کیل اگر ایقاع باشد (ایقاع فضولی)، باطل است.^۱

وکیل گرفتن برای صغیر توسط ولی او

«يجوز للولی کالاب والجد للصغیر أن یوکل غیره فیما یتعلق بالمولی علیه مما له الولاية علیه .

کسی که ولی صغیر است (مانند پدر و جد پدری)، جائز است برای آن کارهای صغیر که وی نسبت به آنها ولایت دارد، وکیل بگیرد. **نکته اول:** منظور از «ولی» در این مسئله، هر کسی است که بر طفل ولایت دارد؛ لذا منظور از آن، فقط ولی قهری (پدر و جد پدری) نیست؛ و این نکته، از حرف «ک» در عبارت «کالاب والجد» فهمیده می‌شود؛ زیرا حرف «ک» به معنای «مانند» است. پس می‌توان گفت منظور از «ولی» در این مسئله، افرادی مانند پدر، جد پدری، وصی و قیم است. **نکته دوم:** مسئله ۵۰ کتاب وصیت (تحریر الوسیله): وصی نمی‌تواند بعد از مرگ موصی، امر وصیت را به دیگری واگذار نماید؛ و در پاره‌ای امور متعلق به وصیت، که غرض از آنها، انجام به دست مباشر خاصی نیست، می‌تواند وکیل بگیرد. **نکته سوم:** ولی قهری می‌تواند پس از فوت خود، شخصی را برای سرپرستی و اداره اموال مولی علیه انتخاب کند (و آن شخص، «وصی» نامیده می‌شود)، که پس از فوت ولی قهری، عهده‌دار این وظایف خواهد بود. اختیارات و وظایف «وصی» را «ولی» تعیین می‌کند و «وصی» باید در حدود اختیارات تعیین شده از طرف «ولی» اقدام کند.

واگذاری عمل مورد وکالت به دیگری

«لا یجوز للوکیل أن یوکل غیره فی ایقاع ما توکل فیہ لا عن نفسه ولا عن الموکل إلا بإذنه ، و معه یجوز بکلا النحوین ، فإن عین أحدهما فهو المتبع ، و لا یجوز التعدی عنه ، و لو قال مثلا وکلتک فی أن توکل غیرک فهو إذن فی توکیل الغير عن الموکل ، و الظاهر أنه كذلك لو قال : و کل غیرک و إن لا یخلو من تأمل .

بر وکیل جائز نیست که فردی دیگر را برای انجام کاری که خودش وکیل انجام دادنش شده، وکیل کند؛ نه وکیل از طرف خود و نه وکیل از طرف موکلش؛ مگر به اذن موکل، که به اذن او، هر دو قسم توکیل، برای او جائز است. حال اگر موکل یکی از آن دو قسم را تعیین کند، وکیل باید از دستور موکل تبعیت کند (یعنی: اگر موکل، به وکیل اجازه دهد که وکیل از طرف خودش انجام کاری را به دیگری وکالت دهد، وکیل می‌تواند فردی را از طرف خودش وکیل برای انجام آن کار کند / و یا اگر موکل، به وکیل اجازه دهد که وکیل از طرف موکل، انجام کاری را به دیگری وکالت دهد، وکیل می‌تواند فردی را از طرف موکل، وکیل برای انجام آن کار کند).

اگر موکل به وکیل گفته باشد «من تو را وکیل کردم که برای آن کار وکیل بگیر»، یقیناً این سخن موکل، اجازه توکیل است از طرف موکل است.^۲ اگر موکل به وکیل گفته باشد «غیر خودت را وکیل کن»، این سخن موکل هم، به احتمال قوی، به معنای توکیل از طرف موکل است؛ و به احتمال کمتر، این جمله به معنای توکیل از طرف وکیل است؛ زیرا وقتی موکل به وکیل می‌گوید «غیر خودت را وکیل کن»، به احتمال قوی، این جمله یعنی «غیر خودت را از طرف من وکیل کن»؛ و به احتمال کمتر، این جمله یعنی «غیر خودت را از طرف خودت وکیل کن».

۱- البته برخی از فقهاء در این زمینه، ادعای اجماع کرده‌اند که «ایقاع فضولی، باطل است».

۲- توکیل دو نوع است: توکیل از طرف موکل، توکیل از طرف وکیل.

مسائلی در مورد عزل و کیل دوم

«لو كان الوکیل الثانی وکیلا عن الموکل کان فی عرض الاول، فلیس له أن یعزله ولا ینعزل بانعزاله، بل لومات یبقی الثانی علی وکالته، ولو کان وکیلا عنه کان له عزله، و کانت وکالته تبعاً لو کالته، فینعزل بانعزاله أو موته، ولا یبعد أن یکون للموکل عزله من دون عزل الوکیل الاول.»

۱- اگر وکیل دوم، وکیل از طرف موکل باشد (و نه وکیل از طرف وکیل)؛ وکیل دوم در عرض وکیل اول خواهد بود. پس وکیل اول نمی‌تواند او را عزل کند؛ همچنین با عزل شدن یکی از آنها، دیگری عزل نمی‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول از دنیا برود، وکیل دوم همچنان وکالتش باقی است.

۲- اگر وکیل دوم، وکیل از طرف وکیل اول باشد؛ وکیل اول حق دارد وی (وکیل دوم) را عزل کند؛ و وکالت وکیل دوم تابع وکالت وکیل اول است، در نتیجه اگر موکل وکیل اول را عزل کند، وکیل دوم خود به خود عزل می‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول بمیرد، وکیل دوم خود به خود منعزل می‌شود.

در حالتی که «وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته»، شاید برخی تصور کنند که چون وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته، موکل اگر بخواهد وکیل دوم را عزل کند، باید به وکیل اول بگوید تا او را چون تو قرار داده‌ای عزلش کن؛ ولی این گونه نیست و موکل حق دارد وکیل دوم را هر وقت بخواهد، بدون اطلاع به وکیل اول، عزل کند.

وکالت به صورت اجتماع و وکالت به صورت استقلال

«یجوز أن یتوکل اثنان فصاعداً عن واحد فی أمر واحد، فإن صرح الموکل بانفرادهما أو کان لکلامه ظاهر متبع فی ذلک جاز لکل منهما الاستقلال فی التصرف من دون مراجعة الاخر، و إلا لم یجز الافراد لاحدهما و لو مع غیبة صاحبه أو عجزه، سواء صرح بالانضمام و الاجتماع أو أطلق بأن قال مثلاً وکلتهما أو أنتما وکیلا و نحو ذلک، و لومات أحدهما بطلت الوکالة رأساً مع شرط الاجتماع أو الاطلاق المنزل منزلته و بقی وکالة الباقی لو وکل بالانفراد.»

موکل می‌تواند برای انجام کاری، دو یا چند وکیل بگیرد.

۱- اگر موکل در کلام خود تصریح کند به اینکه، هر یک از آن دو وکیل، به صورت مستقل وکیل او هستند؛ و یا از کلام او، فهمیده شود که منظورش این است که آن دو وکیل، به طور مستقل می‌توانند وکالت کنند؛ هر کدام از آن دو وکیل، مستقلاً و بدون مراجعه به دیگری می‌توانند آن کار را انجام دهند.

۲- اگر موکل در کلام خود تصریح کند به اینکه، هر دو وکیل، با هم وکیل او هستند (وکالت به صورت اجتماع)؛ و یا از کلام او، فهمیده شود که منظورش این است که آن دو وکیل، به طور اجتماع می‌توانند وکالت کنند؛ هیچ کدام از آن دو وکیل، مستقلاً و بدون مراجعه به دیگری نمی‌توانند آن کار را انجام دهند؛ حتی اگر وکیل دیگر، به هر دلیلی غایب یا عاجز باشد.

۳- اگر موکل دو یا چند وکیل بگیرد و وکالت دادنش به صورت مطلق باشد (یعنی: نه تصریح کند که وکالت آنها به صورت اجتماع است، و نه تصریح کند که وکالت آنها به صورت استقلال است)؛ مثلاً بگوید: «من شما دو نفر را وکیل خود کردم»:

- ۱- اگر قرینه‌ای داشته باشیم که آن قرینه به ما نشان دهد که منظور موکل، وکالت به صورت اجتماع است، می‌گوییم که آن وکالت، وکالت به صورت اجتماع است.
- ۲- اگر قرینه‌ای داشته باشیم که آن قرینه به ما نشان دهد که منظور موکل، وکالت به صورت استقلال و انفراد است، می‌گوییم که آن وکالت، وکالت به صورت استقلال است.
- ۳- اگر هیچ قرینه‌ای نداشته باشیم، می‌گوییم: اصل بر وکالت به صورت اجتماع است.

۴- اگر وکالت به صورت اجتماع باشد، در صورتی که یکی از دو وکیل فوت کند؛ وکالت وکیل دیگر که زنده است، باطل می‌شود.

۵- اگر وکالت به صورت انفرادی و استقلالی باشد، در صورتی که یکی از دو وکیل فوت کند، وکالت وکیل دیگر باقی می‌ماند.

عزل و کیل توسط موکل

«الوکالة عقد جائز من الطرفين، فلولو کیل أن یعزل نفسه مع حضور الموکل و غیبه، و کذا للموکل أن یعزله، لکن انعزاله بعزله مشروط ببلوغه إیاه، فلو أنشأ عزله و لم یطلع علیه الوکیل لم ینعزل فلو أمضى أمراً قبل أن یبلغه و لو بأخبار ثقة کان نافذاً.»

وکالت عقدی است که هم از طرف موکل جائز و قابل فسخ است و هم از طرف وکیل؛ بنابراین، وکیل می‌تواند هم در حضور موکل و هم در غیاب او، خودش را عزل کند؛ همچنان که موکل می‌تواند، هم در حضور وکیل و هم در غیاب او، او را عزل کند. هنگامی که موکل، وکیل را عزل می‌کند، حتماً باید عزل شدنش را به او اطلاع دهد، پس اگر موکل، وکیل را عزل کند ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد، وکالت هنوز پابرجا است.

اگر موکل، وکیل را عزل کند و عزل شدن او را به شخصی موثق اعلام کند و آن شخص موثق، خبر عزل وکیل را به وکیل برساند، همین، برای عزل شدن وکیل کافی و مورد قبول است.

هنگامی که موکل، وکیل را عزل کند، ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد؛ در صورتی که در همین فاصله، موکل کاری را برای وکیل انجام داده باشد (مثلاً معامله‌ای برای موکل کرده باشد)، آن معامله صحیح و نافذ است.

نکته: در این مسئله حکم حالتی بیان شده که موکل، وکیل را عزل کرده ولی خبر عزل به وکیل نرسیده است؛ که در این حالت، هر کاری که وکیل برای موکل انجام داده، صحیح است. اما در حالتی که موکل، وکیل را عزل کند و خبر عزل به وکیل رسیده باشد، در صورتی که وکیل، عملی را برای موکل انجام دهد، آن عمل فضولی و غیرنافذ است.

مواردی که موجب بطلان وکالت می‌شوند

«تبطل الوکالة بموت الوکیل، و کذا بموت الموکل و إن لم یعلم الوکیل بموته، و بعروض الجنون علی کل منهما علی الاقوی فی الاطباقی، و علی الاحوط فی غیره، و یا غمماً، کل منهما علی الاحوط، و بتلف ما تعلقت به الوکالة، و بفعل الموکل و لو بالتسیب ما تعلقت به، کما لو وکله فی بیع سلعة ثم باعها، أو فعل ما ینافی به کما وکله فی بیع شیء ثم أوقفه.»

- ۱- وکالت هم با مرگ وکیل باطل می‌شود و هم با مرگ موکل؛ هرچند که وکیل از مردن موکل خبردار نشده باشد.
- ۲- وکالت با جنون استمراری (جنون دائمی) بنا بر اقوی، باطل می‌شود.
- ۳- وکالت با جنون ادواری بنا بر احتیاط باطل می‌شود.
- ۴- وکالت با بیهوشی هریک از وکیل و موکل، بنا بر احتیاط باطل می‌شود.
- ۵- وکالت با تلف شدن موضوع وکالت، باطل می‌شود.
- ۶- وکالت با انجام موضوع وکالت به دست موکل و یا به دست کسی دیگر از طرف موکل، باطل می‌شود؛ مثلاً موکل، وکیل گرفته باشد تا کالایی را برایش بفروشد، آنگاه قبل از اقدام وکیل، خود موکل آن کالا را بفروشد.
- ۷- اگر موکل کاری کند که با کاری که به وکیل وکالت داده، منافات داشته باشد، وکالت باطل می‌شود (مثلاً موکل به وکیل می‌گوید که خانه‌ام را بفروش، ولی خودش آن خانه را وقف می‌کند).

نکته اول: گفتیم که «وکالت با بیهوشی هریک از وکیل و موکل، باطل می‌شود».

بیهوشی مانند رفتن فرد در کما. بیهوشی ممکن است بلند مدت و یا کوتاه مدت باشد.

در مورد اینکه بیهوشی موجب بطلان وکالت می‌شود یا خیر، سه نظر اصلی وجود دارد:

- ۱- بیهوشی موجب بطلان وکالت نمی‌شود، چه بیهوشی کوتاه مدت باشد و چه بلند مدت

- ۲- بیهوشی موجب بطلان و کالت می‌شود، چه کوتاه مدت باشد و چه بلند مدت (نظر امام خمینی علیه السلام)؛ و چون و کالت با بیهوشی باطل می‌شود، در صورتی که آن فردی که بی‌هوش شده، به هوش بیاید، چون عقد و کالت باطل شده است، در صورتی که وکیل و موکل بخواهند عقد و کالت را ادامه دهند، باید مجدداً عقد و کالت را با هم منعقد کنند.
- ۳- وقتی یکی از وکیل و موکل بی‌هوش شود، و کالت فقط در زمان بیهوشی باطل می‌شود، و به محض اینکه آن فرد به هوش بیاید، و کالت صحیح می‌باشد (و نیازی نیست که وکیل و موکل، مجدداً به انعقاد عقد و کالت اقدام کنند).
- نکته دوم:** از نظر قانون مدنی: بیهوشی و خواب و فراموشی هر یک از وکیل و موکل را، نباید موجب انحلال عقد و کالت دانست. بر اساس ماده ۶۷۸ قانون مدنی: و کالت به طرق ذیل مرتفع می‌شود:
- ۱- به عزل موکل؛ ۲- به استعفای وکیل؛ ۳- به موت یا جنون وکیل یا موکل.

حکم وکیل گرفتن برای اصحاب دعوا

﴿يجوز التوكيل في الخصومة والمرافعة لكل من المدعى والمدعى عليه، بل يكره لذوى المروات من أهل الشرف والمناصب الجليلة أن يتولوا المنازعة والمرافعة بأنفسهم خصوصاً إذا كان الطرف بذى اللسان، ولا يعتبر رضا صاحبه، فليس له الامتناع عن خصومة الوكيل.﴾

گرفتن وکیل در خصومت و مرافعه، هم برای مدعی صحیح و جائز است، و هم برای مدعی علیه (منکر). بر افراد صاحب مروت و آبرو مند و دارندگان مناصب عالی، مکروه است که برای دعوی مطرح شده در دادگاه، خودشان (شخصاً و مباشرتاً) به دادگاه مراجعه کنند و وکیل نگیرند؛ خصوصاً اگر طرف دعوی آنها، فردی بی‌ادب و بی‌شرم باشند. برای وکیل گرفتن، رضایت طرف دعوا لازم نیست، و طرف دعوا حق ندارد بگوید که من حاضر نیستم با وکیل تو طرف دعوا شوم. **نکته:** منظور از افراد صاحب مروت، یعنی افرادی که کارهایی را که از نظر عرف ناپسند است، انجام نمی‌دهند.

وظایف وکیل مدعی و وکیل مدعی علیه

﴿وكيل المدعى وظيفته بث الدعوى على المدعى عليها عند الحاكم، وإقامة البينة و تعديلها، و تحليف المنكر، و طلب الحكم على الخصم و بالجملة كل ما هو وسيلة إلى الاثبات، و وكيل المدعى عليه وظيفته الانكار، و الطعن على الشهود، و إقامة بينة الجرح، و مطالبة الحاكم بسماعها و الحكم بها، و بالجملة عليه السعى في الدفع ما أمكن.﴾

۱- وظایف وکیل مدعی:

- الف) وکیل مدعی باید دعوی مدعی را، علیه مدعی علیه نزد حاکم مطرح کند
- ب) وکیل مدعی باید برای اثبات دعوی که مطرح کرده، بینه و شاهد بیاورد.
- ج) وکیل مدعی باید شاهدهایی را که آورده، تعدیل نماید (یعنی باید عادل بودن آنان را ثابت کند).
- د) وکیل مدعی باید در مواردی که لازم است منکر را قسم دهد، او را قسم بدهد و از حاکم بخواهد که علیه او حکم کند.
- * به طور کلی، وکیل مدعی باید، هر کاری که برای اثبات دعوی موکلش لازم است، انجام دهد.

۲- وظایف وکیل مدعی علیه:

- الف) وکیل مدعی علیه باید دعوی مدعی را انکار کند.
- ب) وکیل مدعی علیه باید شاهدهای مدعی را جرح کند (یعنی باید عادل نبودن آنان را اثبات کند)؛ که برای این کار، باید شاهد بیاورد.
- ج) وکیل مدعی علیه باید از حاکم بخواهد که شهادت شاهدانش را بشنود و طبق آن حکم کند.
- * به طور کلی، وکیل مدعی علیه باید، هر کاری که برای دفع ادعای مدعی لازم است، انجام دهد.

تبدیل مدعی علیه به مدعی

«لو ادعی منکر الدین مثلاً فی أثناء مدافعة وکیله عنه الاداء أو الابرأء انقلب مدعیاً و صارت وظيفه وکیله إقامة البينة علی هذه الدعوی و غیرها مما هو وظيفه المدعی، و صارت وظيفه خصمه الانکار و غیره من وظائف المدعی علیه .

اگر منکر بدهی، در هنگام دفاع و کیلش از او، ادعا کند که «بدهی مدعی را پرداخته» و یا ادعا کند که «مدعی او، آن بدهی را به او بخشیده و ذمه او را بری کرده است»، به محض اینکه چنین سخنانی را ادعا کند؛ این فرد که تا الآن منکر بوده، خودش مدعی می‌شود؛ و فردی که در ابتدا مدعی بوده، منکر می‌شود. در این صورت، وظيفه وکیل، قبلاً این بوده که ثابت کند که موکلش بدهی نداشته، اما الآن چون موکلش ادعا کرده که بدهی را به طلبکار پرداخته است و یا ادعا کرده که طلبکار، آن بدهی را به او بخشیده، وظيفه وکیل عوض می‌شود (یعنی وکیل باید شاهد بیاورد که موکلش، بدهی طلبکار را پرداخته است)؛ و در نتیجه، وظيفه طلبکار هم این است که ادعای بدهکار را انکار کند.

اقرار و کیل، علیه موکلش

«لا یقبل إقرار الوکیل فی الخصومة علی موکله، فلو أقر وکیل المدعی القبض أو الابرأء أو قبول الحوالة أو المصالحة أو بأن الحق مؤجل أو أن البينة فسقة أو أقر وکیل المدعی علیه بالحق للمدعی لم یقبل، و بقیت الخصومة علی حالها سواء أقر فی مجلس الحكم أو غیره، و یعزل بذلك، و تبطل وکالته، لانه بعد الاقرار ظالم فی الخصومة بزعمه .

اگر وکیل یکی از دو طرف دعوی، علیه موکلش اقراری کند، نافذ نیست (پذیرفته نمی‌شود).^۱

۱- اگر وکیل مدعی، اقرار کند که موکلش، طلب خود را گرفته؛ و یا اقرار کند که موکلش، بدهکار را بری کرده؛ و یا حواله او را پذیرفته؛ و یا بر سر مال مورد دعوا مصالحه کرده؛ و یا اقرار کند که حق موکلش مدت‌دار بوده؛ و یا اقرار کند که شاهد های موکلش فاسق هستند؛ این اقرارها پذیرفته نمی‌شوند.

۲- اگر وکیل مدعی علیه (وکیل منکر)، اقرار کند که حق با مدعی است؛ این اقرار پذیرفته نمی‌شود.

- این نوع اقرارها (اقرار وکیل مدعی؛ و اقرار وکیل مدعی علیه)، مورد قبول نیستند و خصومت با این اقرارها تمام نمی‌شود؛ چه این اقرارها، در دادگاه صورت بگیرند و چه در خارج از دادگاه.

- اگر وکیل مدعی، علیه مدعی اقرار کند؛ و یا وکیل مدعی علیه، علیه مدعی علیه اقرار کند؛ و کالتشان باطل می‌شود؛ زیرا با اقرار او، موکلش در این خصومت فردی ظالم است (و از نظر دین اسلام، وکالت کردن برای فرد ظالم، باطل و حرام است).

نکته: قبلاً گفتیم که وکیل گرفتن در سوگند، لعان، ایلاء، شهادت و «اقرار» صحیح نیست؛ اکنون می‌گوییم: موضوع این مسئله حالتی است که خود وکیل، از طرف خودش و نه از طرف موکلش، اقراری علیه موکلش می‌کند.

پس اقرار وکیل، بر دو نوع است: ۱- اقرار وکیل، علیه موکلش از طرف خودش؛ ۲- اقرار وکیل علیه موکلش، به درخواست موکل؛ که هر دو نوع آن، باطل است.

وکالت در خصومت، وکالت در صلح و ابراء نیست

«الوکیل بالخصومة لا یملک الصلح عن الحق أو الابرأء منه إلا أن یکون وکیلاً فی ذلك أيضاً بالخصوص .

کسی که وکیل در خصومت شده، حق ندارد از طریق صلح از حق موکلش صرف نظر کند و یا ذمه مدعی علیه او را بری نماید، مگر اینکه موکلش، اجازه این گونه کارها را هم به وی داده باشد.^۲

۱- ماده ۱۶۵ قانون مجازات اسلامی: «اظهارات وکیل علیه موکل و ولی و قیم علیه مولی علیه اقرار محسوب نمی‌شود».

ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی: «اقرار وکیل نسبت به اموری که قاطع دعواست پذیرفته نمی‌شود؛ اعم از اینکه اقرار در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل آمده باشد». مفهوم مخالف این ماده این است که: اقرار وکیل در مواردی که قاطع دعوا نیست، پذیرفته می‌شود.

۲- ماده ۱۲۴۲ قانون مدنی: قیم نمی‌تواند دعوی مربوط به مولی علیه را به صلح خاتمه دهد مگر با تصویب مدعی العموم.

اصل بر وکالت به صورت اجتماع است

« یجوز أن يوکل اثنتين فصاعدا بالخصومة كسائر الامور فإن لم یصرح باستقلال کل منهما و لم یکن لکلامه ظهور فيه لم یستقل بها أحدهما، بل یتشاوران و یتبصران و یعضد کل منهما صاحبه و یعینه علی ما فوض إلیهما . موکل می تواند برای خصومت، دو یا چند وکیل بگیرد.

اگر موکل، به وکلایش اعلام نکرده باشد که وکالت شما، وکالت به صورت انفرادی (وکالت به صورت استقلال) است؛ و همچنین از کلامش (از قرائن و اوضاع و احوال)، وکالت به صورت استقلال و انفراد برداشت نشود؛ می‌گوییم: اصل بر این است که وکالت وکلا، به صورت اجتماع است؛ و وکلا باید با مشورت یکدیگر اقدام کنند و یکدیگر را در طرح دعوی و اثبات آن، یاری نمایند.

طُرُق اقامة دعوا توسط وکیل

« لو وکل رجل وکیلا بحضور الحاکم فی خصوماته و استیفاً حقوقه مطلقاً أو فی خصومة شخصية ثم قدم الوکیل خصماً لموکل و أقام الدعوی علیه یسمع الحاکم دعواه علیه، و کذا إذا ادعی عند الحاکم و کالته فی الدعوی و أقام البینه عنده علیها، و أما إذا ادعاه من دون بینه فإن لم یحضر خصماً عنده أو أحضر و لم یصدق فی وکالته لم یسمع دعواه، و لو صدقه فیها فالظاهر إنه یسمع دعواه لکن لم تثبت بذلك و کالته عن موکل به حیث تكون حجة علیه، فإذا انقضت موازین القضاء بحقیة المدعی یلزم المدعی علیه بالحق، و لو قضت بحقیة المدعی علیه فالمدعی علی حجته فإذا أنکر الولاية تبقى دعواه علی حالها، و للمدعی علیه أو وکیل المدعی إقامة البینه علی ثبوت الولاية، و مع ثبوتها بها تثبت المدعی علیه فی مهیة الدعوی .

۱- اگر شخصی در حضور قاضی، فردی را وکیل خود کند تا در هر خصومتی که برایش پیش می‌آید، و یا فقط در یک خصومت معین، از او دفاع کند؛ در این صورت اگر آن وکیل، دعوایی را از طرف موکل خود در دادگاه مطرح کند، قاضی باید دعوی او را بشنود (قاضی باید به دعوای او رسیدگی کند).

۲- اگر وکیلی، علیه فردی اقامه دعوا کند و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد، و برای اثبات سخن خود شاهد بیاورد؛ و شهود شهادت دهند که این وکیل، وکیل فلان فرد است، در این حالت هم، قاضی باید دعوای این وکیل را بشنود (قاضی باید به دعوای او رسیدگی کند).

۳- اگر وکیلی، علیه فردی اقامه دعوا کند، و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد؛ ولی خود موکل، به قاضی اعلام نکرده باشد که این فرد، وکیل من است، همچنین، وکیل برای اثبات وکیل بودنش، شاهد هم نداشته باشد؛ در صورتی که فردی که علیه اقامه دعوا کرده را نزد قاضی حاضر نکرده باشد؛ قاضی دعوی او را نمی‌شنود (قاضی به دعوای او رسیدگی نمی‌کند).

۴- اگر وکیلی، علیه فردی اقامه دعوا کند، و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد؛ ولی خود موکل، به قاضی اعلام نکرده باشد که این فرد، وکیل من است، همچنین، وکیل برای اثبات وکیل بودنش، شاهد هم نداشته باشد؛ در صورتی که فردی که علیه اقامه دعوا کرده را نزد قاضی حاضر کرده باشد، ولی آن فرد، وکالت او را تأیید و تصدیق نکند؛ قاضی دعوی او را نمی‌شنود (قاضی به دعوای او رسیدگی نمی‌کند).

۵- اگر وکیلی، علیه فردی اقامه دعوا کند، و ادعا کند که از طرف موکل، وکالت دارد؛ ولی خود موکل، به قاضی اعلام نکرده باشد که این فرد، وکیل من است، همچنین، وکیل برای اثبات وکیل بودنش، شاهد هم نداشته باشد؛ در صورتی که فردی که علیه اقامه دعوا کرده را نزد قاضی حاضر کرده باشد، ولی آن فرد، وکالت او را تأیید و تصدیق نکند؛ حاکم دعوی او را نمی‌شنود (قاضی به دعوای او رسیدگی نمی‌کند). البته در این حالت، به صرف تأیید و تصدیق وکیل توسط مدعی علیه، وکالت وکیل ثابت نمی‌شود (ولی قاضی به دعوای بین وکیل و مدعی علیه رسیدگی می‌کند).

در این پنج حالت:

- در حالات اول و دوم؛ هر حکمی که از طرف قاضی صادر شود، قطعی و لازم‌الاجرا است.
- در حالات سوم و چهارم؛ قاضی به موضوع رسیدگی نمی‌کند (اصلاً حکمی صادر نمی‌شود).
- در حالت پنجم که مدعی علیه، وکالت و کیل را تأیید و تصدیق کرده؛ اگر قاضی حکم به حقانیت مدعی دهد، مدعی علیه ملزم به انجام دستور قاضی است؛ اما اگر قاضی حکم به حقانیت مدعی علیه بدهد، مدعی محکوم نمی‌شود، زیرا او می‌تواند منکر وکالت و کیلش شود، و در نتیجه می‌تواند دعوایش را به وسیله و کیلی دیگر، علیه مدعی علیه مطرح کند.
- در این حالت (در حالتی که قاضی حکم به حقانیت مدعی علیه بدهد، و مدعی، وکالت و کیل را انکار کند)؛ مدعی علیه یا وکیل مدعی می‌توانند برای اثبات وکالت شاهد بیاورند، و اگر وکالت با شاهد ثابت شود، حقانیت مدعی علیه در ماهیت دعوی اثبات می‌شود.

وکیل در محاکمه، وکیل در قبض نیست

«لو وکله فی الدعوی و تثبیت حقه علی خصمه لم یکن له بعد الاثبات قبض الحق، فللمحکوم علیه أن یمتنع عن تسلیم ما ثبت علیه إلی الوکیل اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، اگر وکالت وکیل، فقط وکالت در محاکمه باشد و وکالت در اخذ حق نباشد، محکوم علیه می‌تواند از تحویل دادن حق به وی امتناع بورزد.»^۱

وکیل در قبض، وکیل در محاکمه نیست

«لو وکله فی استیفاء حق له علی غیره فجحده من علیه الحق لم یکن للوکیل مخاصمته و مرافعه و تثبیت الحق علیه ما لم یکن وکیلاً فی الخصومة اگر موکل به وکیل، فقط وکالت در استیفاء حق بدهد (فقط وکالت در قبض بدهد) و وکالت در طرح دعوا (وکالت در مرافعه) به وکیل نداده باشد؛ در صورتی که مدعی علیه منکر آن حق شود (مدعی علیه به وکیل بگوید که موکلت، طلبی از من ندارد)؛ وکیل حق ندارد با او مخاصمه نموده در دادگاه علیه او طرح دعوی کند (زیرا این وکیل، فقط وکیل در اخذ حق است و وکیل در محاکمه و طرح دعوا نیست)؛ مگر اینکه موکل، به وکیل، وکالت در مرافعه و طرح دعوا هم بدهد.

نکته: حالات وکیل:

- یا فقط، وکیل در طرح دعوا و خصومت است (وکیل در محاکمه و مرافعه).
- یا فقط، وکیل در استیفاء حق است (وکیل در قبض).
- یا هم وکیل در طرح دعواست و هم اخذ حق.

وکیل پس از اتمام کارش، مستحق حق الوکاله است

«يجوز التوکیل بجعل و بغيره، و إنما یستحق الجعل فی الاول بتسلیم العمل الموکل فیه، فلو وکله فی البیع أو الشراء و جعل له جعلاً فله المطالبة به بمجرد إتمام المعاملة و إن لم يتسلم الموکل الثمن أو المثلن و کذا لو وکله فی المرافعة و تثبیت الحق استحقه بمجرد إثباته و إن لم يتسلمه الموکل.»

۱- ماده ۶۶۴ قانون مدنی: وکیل در محاکمه، وکیل در قبض حق نیست، مگر اینکه قراین دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مرافعه نخواهد بود.

وکیل گرفتن هم با حق الوکاله جایز است و هم بدون حق الوکاله (وکالت هم می‌تواند رایگان و تبرعی باشد، و هم با حق الوکاله). اگر وکالت، رایگان نباشد، به محض اینکه وکیل عمل مورد قرارداد را انجام داد، موکل باید به وکیل، حق الوکاله‌اش را بدهد. پس، اگر موکل به وکیل گفته باشد «فلان مبلغ را به تو می‌دهم در مقابل اینکه فلان کالا را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری»، همین که وکیل آن معامله را انجام داد، مستحق حق الوکاله می‌شود، هرچند که موکل در صورت خرید، کالا را؛ و در صورت فروش، بها و ثمن را تحویل نگرفته باشد.

همچنین اگر موکل، او را برای محاکمه و مرافعه‌ای وکیل کرده باشد، همین که وکیل حق بودن موکل را در دادگاه ثابت کند، موکل باید به او، حق الوکاله‌اش را بدهد، هرچند که موکل هنوز حقش را از طرف مقابلش نگرفته باشد.

- به طور کلی، پس از اتمام کار وکیل، موکل باید حق الوکاله وکیل را به او بدهد.

وکالت در مرافعه، قائم به مدعی علیه است و به ورثه او تسری پیدا نمی‌کند

«لو وکله فی قبض دینه من شخص فمات قبل الاداء لم یکن له مطالبه وارثه إلا أن تشملها الوکالة.»

اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثه او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثه میت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه‌اش بگیرد).

- پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی علیه است و به ورثه او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

ممکن است وکیل، وکیل دو طرف شود

«لو وکله فی استیفاء دینه من زید فجاء إلیه للمطالبة فقال زید: خذ هذه الدراهم واقض بها دین فلان ای موکله فأخذها صار وکیل زید فی قضاء دینه، وکانت الدراهم باقیة علی ملک زید ما لم یقبضها صاحب الدین، و للوکیل أن یقبض نفسه بعد أخذها من المدیون بعنوان الوکالة عن الدائن فی الاستیفاء إلا أن یكون توکیل المدیون بنحو لا یشمل قبض التوکیل، فلزید استردادها ما دامت فی ید الوکیل و لم یتحقق القبض من الدائن بنحو مما ذکر، و لو تغفلت عنده بقی الدین بحاله، و لو قال خذها عن الدین الذی تطالبنی به لفلان فأخذها کان قابضاً للموکل، و برأت ذمة زید، و لیس له الاسترداد.»

اگر موکل (حمید) به وکیل بگوید که: «به تو وکالت می‌دهم که طلب من را از سعید بگیری»:

صورت اول: اگر وکیل نزد سعید برود و سعید به او بگوید که (این پول، طلب موکل تو است و من تو را وکیل می‌کنم که این پول را به او بدهی)، در این حالت؛ وکیل، هم وکیل سعید است، و هم وکیل حمید است.

صورت دوم: اگر وکیل نزد سعید برود و سعید به او بگوید که (این پول، طلب موکل تو است)، در این حالت؛ وکیل، فقط وکیل حمید است (زیرا سعید در این حالت، به او وکالتی نداده است).

در صورت اول: سعید که پولی را به وکیل داده؛ چون خود سعید هم، موکل وکیل محسوب می‌شود، می‌تواند آن پول را از وکیل، تا وقتی که آن پول را به حمید نداده، پس بگیرد. همچنین اگر آن پول، تا زمانی که در ید وکیل است و هنوز به دست حمید نرسیده، بدون افراط و تفریط وکیل تلف شود، مسئولیتش با سعید است (زیرا وکیل، در دادن آن پول به حمید، وکیل سعید بوده است؛ و وکیل، یدش، ید امانی است و نه ید ضمانتی).

در صورت دوم: سعید که پولی را به وکیل داده؛ چون خود سعید، موکل وکیل محسوب نمی‌شود، نمی‌تواند آن پول را از وکیل، تا وقتی که وکیل آن پول را به حمید نداده، پس بگیرد. همچنین اگر آن پول، بدون افراط و تفریط وکیل تلف شود، مسئولیتش با سعید نیست (بلکه مسئولیتش با حمید است؛ زیرا وقتی سعید به وکیل وکالت نمی‌دهد، و پول حمید را به او می‌دهد، سعید دیگر هیچ کاره است؛ و وقتی وکیل پول را گرفت، چون فقط وکیل حمید است، انگار خود حمید آن پول را گرفته است).

ید و کیل، ید امانی است مگر در صورت افراط یا تفريط

«الوكيل أمين بالنسبة إلى ما في يده لا يضمنه إلا مع التفريط أو التعدى، كما إذا لبس ثوباً أو حمل على دابة كان وكيلا في بيعهما لكن لا تبطل بذلك وكالته، فلو باع الثوب بعد لبسه صح بيعه، وإن كان ضامناً له لو تلف قبل أن يبيعه، وبتسليمه إلى المشتري يبرأ عن ضمانه بل لا يبعد ارتفاع ضمانه بنفس البيع.

اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، امین است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل ضامن نیست؛ مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفريط (کوتاهی) کرده باشد.

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن لباس را برایم بفروش؛ و در این حال، وکیل آن لباس را بپوشد، و یا مثلاً موکل حیوانی را به وکیل بدهد و به او بگوید که آن را برایم بفروش، و در این حال، وکیل سوار آن حیوان می‌شود (این دو کار وکیل، افراط و تفريط محسوب می‌شود)؛ در اینجا، به خاطر این افراط و تفريط، وکالت وکیل باطل نمی‌شود؛ و اگر وکیل همان لباس را که پوشیده بود، بفروشد، بیعش صحیح است، و دیگر در مقابل موکلش، مسئولیتی ندارد.

اما اگر وکیل، آن لباس را بپوشد و یا آن حیوان را سوار شود، و آن لباس یا حیوان تلف شود، وکیل ضامن است؛ زیرا کار او افراط و تفريط محسوب می‌شود.^۱

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن را برایم بفروش، و وکیل آن را بپوشد و آن لباس معیوب شود، به خاطر افراط و تفريط ضامن است؛ اما نکته این است که: هرگاه وکیل آن لباس را به تحویل مشتری بدهد، و کاری که موکل به او دستور داده را انجام دهد (فروش لباس)؛ دیگر در مقابل موکلش، ضامن نیست (ضامن بودنش از بین می‌رود).

حالتی که موکل به وکیل، دستور به گرفتن شاهد داده باشد

«لو وكله في إيداع مال فأودعه بلا إشهاد فجدد الودعي لم يضمنه الوكيل إلا إذا وكله في أن يودعه مع الأشهاد فخالف، وكذا الحال لو وكله في قضاء دينه فأداه بلا إشهاد وأنكر الدائن.

۱- اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را بدون گرفتن شاهد به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل ضامن نیست.

۲- اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را با گرفتن شاهد به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل ضامن است.

- همچنین اگر موکل، او را وکیل در ادای دین کرده باشد و به او گفته باشد که هنگام ادای دین، شاهد هم بگیرد، در صورتی که وکیل آن دین را ادا کند ولی شاهد نگرفته باشد؛ اگر آن طلبکار منکر ادای دین شود، در این صورت، وکیل ضامن است.

آیا وکیل می‌تواند کالای خودش را به موکلش بفروشد و یا کالای موکلش را برای خودش بخرد

«لو وكله في بيع سلعة أو شراء متاع فإن صرح بكون البيع أو الشراء من غيره أو بما يعم نفسه فلا إشكال، وإن أطلق وقال: أنت وكيلى في أن تبيع هذه السلعة أو تشتري المتاع الفلاني فهل يعم نفس الوكيل فيجوز أن يبيع السلعة من نفسه أو يشتري له المتاع من نفسه أم لا؟ وجهان بل قولان، أقواهما الأول وأحوطهما الثاني.

۱- اگر همین وکیل، آن لباس را نپوشد و آن حیوان را سوار نشود؛ چون افراط و تفريطی نکرده، در صورتی که آن لباس و حیوان تلف شوند، وکیل ضامن نیست.

اگر موکل، فردی را وکیل کند برای اینکه کالایی را برایش بفروشد و یا کالایی را برایش بخرد:

- ۱- اگر موکل تصریح کرده باشد به اینکه وکیل مالش را به غیر (به فردی غیر از خود وکیل) بفروشد؛ و یا آن مال را از غیر (از فردی به جز خود وکیل) بخرد؛ وکیل نمی‌تواند آن کالای فروشی را برای خودش بخرد؛ و یا کالای خود را برای او (برای موکل) بخرد.
- ۲- اگر موکل، وکالت را با عباراتی آورده باشد که هم شامل غیر می‌شود و هم شامل خود وکیل (یعنی بگوید که مال من را به خودت یا به هر کسی که می‌خواهی بفروش؛ و یا فلان مال را برای من از خودت یا از دیگری بخر)، در اینجا وکیل می‌تواند هر طور بخواهد عمل کند.
- ۳- اگر موکل به صورت مطلق وکالت داده باشد؛ مثلاً گفته باشد «تو وکیل منی در اینکه این جنس را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری»؛ در اینجا دو نظر وجود دارد:

الف) نظر قوی‌تر این است که: وکیل می‌تواند کالای خودش را به موکلش بفروشد؛ و یا کالای موکلش را برای خودش بخرد.

ب) بنا بر احتیاط: وکیل نمی‌تواند کالای خودش را به موکلش بفروشد؛ و یا کالای موکلش را برای خودش بخرد.

حالات اختلاف وکیل و موکل

«لو اختلافاً فی التوکيل فالقول قول منکره، و لو اختلافاً فی التلف أو فی تفریط الوکیل فالقول قول الوکیل، و لو اختلافاً فی دفع المال إلی الموکل فالظاهر أن القول قول الموکل خصوصاً إذا كانت الوکالة بجعل، و کذا الحال فیما إذا اختلف الوصی و الموصی له فی دفع المال الموصی به إلیه، و الاولیا، حتی الاب و الجد إذا اختلفوا مع المولی علیه بعد زوال الولاية علیه فی دفع ماله إلیه، فإن القول قول المنکر فی جمیع ذلك، نعم لو اختلف الاولیا، مع المولی علیهم فی الاتفاق علیهم أو علی ما یتعلق بهم فی زمان ولا یتهم فالظاهر أن القول قول الاولیا، بیمنهم».

حالات اختلاف وکیل و موکل:

- ۱- اگر موکل و وکیل «در اصل وکالت/در توکیل» با هم اختلاف پیدا کنند؛ سخن منکر (چه وکیل، منکر باشد و چه موکل) با سوگند مقدم است.
- ۲- اگر موکل و وکیل «در تلف مال موضوع وکالت؛ و یا افراط و تفریط وکیل در حفظ مال موضوع وکالت» اختلاف پیدا کنند، سخن وکیل مقدم است.
- ۳- اگر موکل و وکیل «در پرداخت مال به موکل/در تحویل مال به موکل» اختلاف پیدا کنند؛ ظاهراً سخن موکل پذیرفته می‌شود؛ مخصوصاً در صورتی که وکالت با حق الوکالة و قرارداد صورت گرفته باشد.
- ۴- اگر وصی و موصی له با هم اختلاف پیدا کنند، به این شکل که «موصی له به وصی بگوید که مال فلان میت را که وصیت کرده بود به من تحویل بدهی، به من تحویل نداده‌ای؛ و وصی به او بگوید که به تو تحویل داده‌ام»؛ در اینجا، سخن موصی له مقدم است.
- ۵- اگر به دلیلی ولایت ولی طفل (مانند پدر و جد پدری او) زایل شود؛^۱ در صورتی که ولی و کودک با هم در مورد «پس دادن مالی» به اختلاف بر بخورند؛ به این صورت که کودک بگوید «فلان مال مرا به من نداده‌ای» و ولی او بگوید «آن مال را به تو داده‌ام»، در اینجا سخن منکر (که همان ولی کودک است)^۲ مقدم است.

۱- موارد سقوط حق ولایت:

در صورتی که طفل، پدر و جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا به علتی ممنوع از تصرف شود؛ حق ولایت او ساقط شده و پس از رفع حجر یا رفع اشکال و مانع، به طور مجدد حق ولایت اعاده می‌شود. در صورتی که ولی قهری به علت خیانت یا نداشتن لیاقت لازم در اداره اموال یا در اثر بیماری، ضعف دماغی یا لایبالی‌گری نتواند دارایی مولی علیه را اداره کند، حق ولایت او ساقط می‌شود. رسیدگی به سقوط ولایت قهری ولی، باید به وسیله دادگاه ثابت شود و رسیدگی در صلاحیت دادگاهی است که محجور در آنجا اقامت دارد. رفع موجبات سقوط ولایت نیز با دادگاه است.

هرگاه ولی منحصر، به جهتی از جهات قادر به اداره اموال مولی علیه نباشد یا برخلاف وظایف خود عمل کند، به وسیله دادگاه ضم امین می‌شود (ضمیمه کردن امین)؛ که مشترکاً با ولی قهری و با موافقت یکدیگر اموال او را اداره کنند.

۲- المدعی هو الذی یترک لو ترک الخصومه؛ مدعی کسی است که اگر دعوی را ترک نماید کسی متعرض او نمی‌گردد (و دعوا، پایان می‌یابد).

۶- اگر به دلیلی ولایت ولی طفل (مانند پدر و جد پدری او) زایل شود؛ در صورتی که ولی و کودک با هم در مورد «دادن نفقه و خرجی به طفل» به اختلاف بر بخورند؛ به این صورت که ولی بگوید «من در زمانی که بر تو ولایت داشتم، نفقه‌ات را داده‌ام»؛ و کودک بگوید که «در آن زمان، نفقه من را نداده‌ای»، ظاهراً سخن ولی، به شرطی که قسم بخورد مقدم است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بخش دوم

سوالات چهار گزینه‌ای فقه الوكالة

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۱»

۱- المفلس من حجر عليه عن لقصوره عن

الف) دیونه - ماله

ب) صغره - ماله

ج) ماله - دیونه

د) ماله - صغره

* گزینه ج صحیح است.

«مفلس» کسی است که به جهت آنکه دارایی و اموالش برای ادای دیونش کافی نیست، از تصرف در مالش محجور شده است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲ و ۱۳۸۶»

۲- کدام گزینه صحیح است؟

الف) الوكالة و هي توكيل امر الي الغير ليعمل له حال حياته

ب) الوكالة و هي تفويض امر الي الغير ليعمل له حال موته

ج) الوكالة و هي الرضا بتصرف الغير في امواله حال حياته

د) الوكالة و هي تفويض امر الي الغير ليعمل له حال حياته

* گزینه د صحیح است.

تعریف عقد و کالت عبارت است از: الوكالة و هي تفويض أمر إلى الغير ليعمل له حال حياته أو إرجاع تمشية أمر من الامور إليه له حالها؛ و کالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تازنده است، آن کار را برایش انجام دهد، و یا تازنده است یکی از امور او را راه بیاندازد (مثلاً تجارتش را بچرخاند یا ملکش را اداره کند).

و کالت به طور کلی، بر دو نوع است:

۱- تفویض: یعنی موکل «کار معینی» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

۲- تمشیه: یعنی موکل «کار کلی» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.

در گزینه د، به «و کالت به صورت تفویض»، اشاره کرده است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲ و ۱۳۸۸»

۳- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لا يشترط في الوكيل الاسلام

ب) لا يشترط في الوكيل العقل

ج) لا يشترط في الوكيل البلوغ

د) هیچ کدام

* گزینه ب صحیح است.

شرایط صحت عقد و کالت این است که هم وکیل و هم موکل، عاقل و بالغ و قاصد و مختار باشند؛ و موارد مانند اسلام و عدالت و مرتد نبودن، از شرایط وکیل نیست.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲، ۱۳۸۶ و ۱۳۹۰»

۴- کدام گزینه صحیح است؟

الف) يجوز التوكيل في الطلاق غائبا كان الزوج أم حاضراً

ب) لا يجوز التوكيل في الطلاق مطلقاً

ج) يجوز التوكيل في الطلاق إذا كان الزوج غائبا

د) يجوز التوكيل في الطلاق إذا كان الزوج حاضرا

* گزینه الف صحیح است.

گرفتن و کیل برای طلاق جائز است؛ چه شوهر حاضر باشد چه غایب.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶»

۵- کدام گزینه صحیح است؟

الف) الوكالة عقد لازم من الطرفين

ب) الوكالة عقد لازم من طرف الموكل و جائز من طرف الوكيل

ج) الوكالة عقد جائز من طرف الموكل و لازم من طرف الوكيل

د) الوكالة عقد جائز من الطرفين

* گزینه د صحیح است.

عقد و کالت هم برای وکیل و هم برای موکل، عقدی جایز است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»

۶- کدام گزینه صحیح است؟

الف) تبطل الوكالة بموت الموكل دون الوكيل

ب) تبطل الوكالة بموت الوكيل دون الموكل

ج) لا تبطل الوكالة بموت الموكل و الوكيل

د) تبطل الوكالة بموت الوكيل و كذا بموت الموكل

* گزینه د صحیح است.

عقد و کالت با فوت وکیل و یا فوت موکل، باطل می‌شود.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۲»

۷- کدام گزینه صحیح است؟

الف) يجوز التوكيل في الخصومه و المرافعه لكل من المدعي و المدعي عليه

ب) لا يجوز التوكيل في الخصومه و المرافعه

ج) يجوز التوكيل في الخصومه للمدعي دون المدعي عليه

د) يجوز التوكيل في الخصومه للمدعي عليه دون المدعي

* گزینه الف صحیح است.

هر یک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند در مرافعه و خصومت، وکیل بگیرند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸»

۸- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لا يجوز اقرار الوكيل في الخصومه علي موكله

ب) لا يقبل اقرار الوكيل في الخصومه علي موكله

ج) يقبل اقرار الوكيل في الخصومه علي موكله

د) يجوز اقرار الوكيل في الخصومه علي موكله

* گزینه ب صحیح است.

اگر وکیل در دادگاه علیه موکل خود به چیزی اقرار کند، آن اقرار مورد قبول واقع نمی‌شود، و وکالت وکیل باطل می‌شود.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»

۹- کدام گزینه صحیح است؟

الف) الوكيل امين بالنسبه الي ما في يده لا يضمنه

ب) الوكيل امين بالنسبه الي ما في يده و يضمنه

ج) الوكيل ليس امينا بالنسبه الي ما في يده و يضمنه

د) الوكيل ليس امينا بالنسبه الي ما في يده و لا يضمنه

* گزینه الف صحیح است.

وکیل نسبت به چیزی که موکل به وی سپرده، امین است (ید وکیل، ید امانی است)، و نسبت به آن ضامن نیست مگر در صورت افراط یا تفریط.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲»

۱۰- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لو اختلفا في التوكيل فالقول قول مدعيه

ب) لو اختلفا في التوكيل فالقول قول منكره

ج) لو اختلفا في التوكيل فالقول قول الوكيل

د) لو اختلفا في التوكيل فالقول قول الموكل

* گزینه ب صحیح است.

اگر بین وکیل و موکل در ارتباط با توكيل (اصل وکالت) اختلاف شود، قول منکر (کسی که وکالت را انکار می‌کند) با قسم خوردن او پذیرفته می‌شود.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»

۱۱- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لو اختلفا في التلف فالقول قول منكره

ب) لو اختلفا في التلف فالقول قول مدعيه

ج) لو اختلفا في التلف فالقول قول الوكيل

د) لو اختلفا في التلف فالقول قول الموكل

* گزینه ج صحیح است.

اگر موکل و وکیل «در تلف مال موضوع وکالت؛ و یا افراط و تفریط وکیل در حفظ مال موضوع وکالت» اختلاف پیدا کنند، سخن وکیل مقدم است.

۱۲- کدام گزینه صحیح است؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

«لو وكله في الدعوي و تثبیت حقه علي خصمه

ب) يجب له بعد الاثبات قبض الحق

الف) يجوز له بعد الاثبات قبض الحق

د) لم يكن له بعد الاثبات قبض الحق

ج) يستجب له بعد الاثبات قبض الحق

* گزینه د صحیح است.

اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوی و کیل کند (وکالت در محاکمه)؛ و کیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، وکیل در محاکمه و کیل در قبض نیست.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۱۳- کدام گزینه صحیح است؟

الف) يجوز أن يوكل اثنين فصاعداً بالخصومه

ب) يستحب أن يوكل اثنين فصاعداً بالخصومه

ج) لا يجوز أن يوكل اثنين فصاعداً بالخصومه

د) لا يصح أن يوكل اثنين فصاعداً بالخصومه

* گزینه الف صحیح است.

موکل می‌تواند برای انجام کاری، دو یا چند وکیل بگیرد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۱۴- کدام گزینه صحیح است؟

الف) وکیل المدعی علیه وظیفته السکوت

ج) وکیل المدعی علیه وظیفته الدفاع

* گزینه د صحیح است.

وظایف وکیل مدعی علیه:

الف) وکیل مدعی علیه باید دعوی مدعی را انکار کند.

ب) وکیل مدعی علیه باید شاهدهای مدعی را جرح کند (یعنی باید عادل نبودن آنان را اثبات کند)؛ که برای این کار، باید شاهد بیاورد.

ج) وکیل مدعی علیه باید از حاکم بخواهد که شهادت شاهدانش را بشنود و طبق آن حکم کند.

* به طور کلی، وکیل مدعی علیه باید، هر کاری که برای دفع ادعای مدعی لازم است، انجام دهد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۱۵- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لا يجوز التوكيل في الخصومه والمرافعه

ب) لا يقبل التوكيل في الخصومه والمرافعه

ج) يجوز التوكيل في الخصومه والمرافعه

د) يكره التوكيل في الخصومه والمرافعه

* گزینه ج صحیح است.

هر یک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند در مرافعه و خصومت، وکیل بگیرند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۱۶- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لا يجوز للوكيل ان يوكل غيره

ج) يصح للوكيل ان يوكل غيره

* گزینه الف صحیح است.

ب) يجوز للوكيل ان يوكل غيره

د) يكره للوكيل ان يوكل غيره

بر وکیل جائز نیست که فردی دیگر را برای انجام کاری که خودش وکیل انجام دادنش شده، وکیل کند؛ نه وکیل از طرف خود و نه وکیل از طرف موکلش؛ مگر به اذن موکل، که به اذن او، هر دو قسم توکیل، برای او جائز است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۱۷- کدام گزینه صحیح است؟

(ب) لا يجوز التوكيل في الطلاق

(الف) لا يصح التوكيل في الطلاق

(د) يجوز التوكيل في الطلاق

(ج) يستحب التوكيل في الطلاق

* گزینه د صحیح است.

وکیل گرفتن برای طلاق، جایز است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»

۱۸- کدام گزینه صحیح است؟

(ب) تجوز الوكالة في حيازة المباح

(الف) لا تصح الوكالة في حيازة المباح

(د) لا تنعقد الوكالة في حيازة المباح

(ج) لا تجوز الوكالة في حيازة المباح

* گزینه ب صحیح است.

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۶»

۱۹- کدام گزینه صحیح است؟

(ب) تصح وكالة الكافر عن المسلم

(الف) تصح وكالة الكافر عن المسلم والكافر

(د) لا تصح وكالة الكافر

(ج) تصح وكالة الكافر عن الكافر

* گزینه الف صحیح است.

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶»

۲۰- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) تصح الوكالة في العبادات

(ب) لا تصح الوكالة في العبادات

(ج) تصح الوكالة في العبادات البدنية دون المالية

(د) تصح الوكالة في العبادات المالية دون البدنية

* گزینه د صحیح است.

وکالت در عبادات بر دو نوع است: ۱- وکالت در عبادات بدنی ۲- وکالت در عبادات مالی

۱- وکالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ... صحیح نیست.

۲- وکالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ... صحیح است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴»

۲۱- کدام گزینه صحیح است؟

الف) لا یصح التوکیل فی جمیع العقود ایجاباً و قبولاً

ب) یصح التوکیل فی جمیع العقود ایجاباً و قبولاً

ج) یصح التوکیل فی جمیع العقود ایجاباً

د) یصح التوکیل فی جمیع العقود قبولاً

* گزینه ب صحیح است.

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.
نکته: وکالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۶»

۲۲- کدام گزینه صحیح است؟

الف) الوكالة اما خاصة و اما عامه

ب) الوكالة اما خاصة و اما مطلقه

ج) الوكالة اما خاصة و اما عامه و اما مطلقه

د) الوكالة اما عامه و اما مطلقه

* گزینه ج صحیح است.

وکالت به سه نوع «وکالت خاص» و «وکالت عام» و «وکالت مطلق» تقسیم می‌شود.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»

۲۳- کدام گزینه صحیح است؟

الف) یصح التوکیل فی الیمین و اللعان و الایلاء و الشهاده

ب) یصح التوکیل فی الیمین و اللعان و لا یصح الایلاء و الشهاده

ج) لا یصح التوکیل فی الیمین و اللعان و یصح فی الایلاء و الشهاده

د) لا یصح التوکیل فی الیمین و اللعان و الایلاء و الشهاده

* گزینه د صحیح است.

۱- وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲- وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

نکته: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی رحمته الله علیه باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۷ و ۱۳۹۲»

۲۴- کدام گزینه صحیح است؟

ب) الوكالة عقد لا یحتاج الی القبول

د) گزینه ۱ و ۳

الف) الوكالة عقد یحتاج الی ایجاب و قبول

۳- الاقوی وقوعها بالمعاطاه

* گزینه د صحیح است.

وکالت عقد است، لذا به ایجاب و قبول نیاز دارد؛ همچنین، وکالت به صورت معاطاتی هم صحیح است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۲۵- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) یصح التوکیل و التوکل من الصبی
 ب) لا یصح التوکیل و لا التوکل من الصبی
 ج) یصح التوکیل من الصبی و لا یصح التوکل منه
 د) یصح التوکل من الصبی و لا یصح التوکیل منه
- * گزینه ب صحیح است.**

وکیل گرفتن و وکیل شدن کودک (نابالغ) صحیح نیست.

نکته اول: «توکیل» یعنی وکالت دادن (وقتی موکل به وکیل وکالت می‌دهد، به این حالت، توکیل می‌گوییم).
 نکته دوم: «توکل» یعنی قبول وکالت (وقتی وکیل، وکالت را قبول می‌کند، به این حالت، توکل می‌گوییم).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۲۶- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) یصح التوکیل فی جمیع العقود
 ج) یصح التوکیل فی فسخ العقد
- * گزینه د صحیح است.**

وکالت دادن در تمام عقود صحیح است.

وکالت دادن برای قبض و اقباض صحیح است.

وکالت دادن برای فسخ عقد صحیح است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸»

۲۷- کدام گزینه غلط است؟

- الف) یشترط فی الوکیل الاسلام
 ج) یشترط فی الوکیل الاختیار
- * گزینه الف صحیح است.**

اسلام، عدالت، ایمان، بینایی (کور نبودن)، قدرت تکلم داشتن، داشتن قدرت نوشتن، از شرایط وکیل نیست (ولازم نیست که وکیل، این شرایط را داشته باشد).

وکیل و موکل؛ از روز اول وکالت تا روزی که وکالت به پایان می‌رسد، باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»

۲۸- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) لا تبطل الوکالة بموت الموکل
 ج) لا تبطل الوکالة بعروض الجنون
- * گزینه ب صحیح است.**

مواردی که موجب بطلان وکالت می‌شوند:

۱- وکالت هم با مرگ وکیل باطل می‌شود و هم با مرگ موکل؛ هرچند که وکیل از مردن موکل خبردار نشده باشد.

۲- وکالت با جنون استمراری (جنون دائمی) بنا بر اقوی، باطل می‌شود.

۳- وکالت با جنون ادواری بنا بر احتیاط باطل می‌شود.

۴- وکالت با بیهوشی هر یک از وکیل و موکل، بنا بر احتیاط باطل می‌شود.

۵- وکالت با تلف شدن موضوع وکالت، باطل می‌شود.

۶- وکالت با انجام موضوع وکالت به دست موکل و یا به دست کسی دیگر از طرف موکل، باطل می‌شود؛ مثلاً موکل، وکیل گرفته باشد تا کالایی را برایش بفروشد، آنگاه قبل از اقدام وکیل، خود موکل آن کالا را بفروشد.

۷- اگر موکل کاری کند که با کاری که به وکیل وکالت داده، منافات داشته باشد، وکالت باطل می‌شود (مثلاً موکل به وکیل می‌گوید که خانه‌ام را بفروش، ولی خودش آن خانه را وقف می‌کند).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»

۲۹- کدام گزینه غلط است؟

(ب) یصح التوکیل فی الوقف

(الف) یصح التوکیل فی الوصیه

(د) هیچکدام

(ج) یصح التوکیل فی الشهاده

* گزینه ج صحیح است.

۱- وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲- وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی رحمته الله علیه، باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۰»

۳۰- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) یجوز التوکیل فی الطلاق غائبا کان الزوج ام حاضرا

(ب) لایجوز التوکیل فی الطلاق غائبا کان الزوج او حاضرا

(ج) یجوز التوکیل فی الطلاق اذا کان الزوج حاضرا

(د) یجوز التوکیل فی الطلاق اذا کان الزوج غائبا

* گزینه الف صحیح است.

گرفتن وکیل در طلاق جائز است؛ چه شوهر حاضر باشد چه غایب

بلکه این موارد نیز جائز هستند:

۱- شوهر می‌تواند به زن وکالت بدهد که زن، هر وقت بخواهد، خودش را طلاق دهد (در اصطلاح عامیانه، مرد می‌تواند حق طلاق را به زن بدهد).

۲- شوهر می‌تواند به زن وکالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، از طرف زن، طلاق را جاری کند.

۳- شوهر می‌تواند به زن وکالت بدهد که زن، فردی را وکیل کند تا آن فرد هر وقت که خواست، از طرف شوهر، طلاق را جاری کند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۳۱- کدام گزینه غلط است؟

(ب) الوكالة ارجاع تمیشه امر الي الغير

(الف) الوكالة تفویض امر الي الغير

(د) الوكالة ایقاع لایحتاج الي القبول

(ج) الوكالة عقد یحتاج الي ایجاب و قبول

* گزینه د صحیح است.

تعریف عقد وکالت عبارت است از: الوكالة و هی تفویض امر إلى الغير ليعمل له حال حیاته أو إرجاع تمشیه أمر من الامور إليه له حالها؛ وکالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است، آن کار را برایش انجام دهد، و یا تا زنده است یکی از امور او را راه بیاندازد (مثلاً تجارتش را بپرخاندن یا ملکش را اداره کند).

وکالت به طور کلی، بر دو نوع است:

- ۱- تفویض: یعنی موکل «کار معینی» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.
 - ۲- تمثیه: یعنی موکل «کار کلی» را به وکیل می‌گوید که باید برایش انجام دهد.
- وکالت از آنجا که عقد است، احتیاج به ایجاب و قبول دارد، و ایجابش هر عبارتی است که این مقصود را برساند، مثل اینکه موکل به وکیل بگوید: «من تو را وکیل کردم» و یا «تو در انجام فلان کار وکیل منی» و یا «انجام فلان کار را به تو واگذار کردم» و امثال اینها.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۳۲- کدام گزینه صحیح است؟

الف) الاقوي عدم وقوع الوکاله بالمعاطاه

ب) لايعتبر في الوکاله المولات بين الايجاب و القبول

ج) لا تتحقق الوکاله بالکتابه

د) هر سه مورد

* گزینه ب صحیح است.

لازم نیست که ایجاب و قبول در عقد وکالت، فوراً و بدون فاصله از هم، انجام شوند (و در اصطلاح می‌گوییم: بین ایجاب و قبول، مولات الزامی نیست).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»

۳۳- کدام گزینه غلط است؟

الف) الوکیل امین

ج) الوکیل ضامن

* گزینه ج صحیح است.

ید وکیل، ید امانی است مگر در صورت افراط یا تفریط؛ پس اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، امین است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل ضامن نیست؛ مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد. وکالت دادن برای کارهای گناه و معصیت، صحیح نیست و به این نکته در گزینه ب اشاره شده است. عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت / مورد وکالت) دو شرط دارد: شرط اول: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد). شرط دوم: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸»

۳۴- کدام گزینه صحیح است؟

الف) یصح التوکیل في العبادات المالیه

ج) یصح التوکیل في المعاصي

* گزینه الف صحیح است.

وکالت در عبادات بر دو نوع است: ۱- وکالت در عبادات بدنی ۲- وکالت در عبادات مالی

۱- وکالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و... صحیح نیست.

۲- وکالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و... صحیح است.

گفتیم که «وکالت دادن در عبادات بدنی - مانند حج - صحیح نیست»؛ اکنون می‌گوییم: نیابت دادن در یک‌سری از عبادات بدنی که شرع آنها را نام برده، صحیح است؛ مانند نیابت دادن برای رفتن به حج، توسط فردی که زنده است ولی قادر به انجام آن نیست.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۸»

۳۵- کدام گزینه غلط است؟

- (ب) لا یصح التوکیل فی اللعان
(د) لا یصح التوکیل فی الایلاء

- (الف) لا یصح التوکیل فی الیمین
(ج) لا یصح التوکیل فی النکاح
* گزینه ج صحیح است.

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد. نکته: وکالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است. وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است. نکته: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی رحمته الله علیه، باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۳۶- کدام گزینه غلط است؟

- (ب) لا یصح التوکیل فی الحواله
(د) هر سه مورد

- (الف) لا یصح التوکیل فی الکفاله
(ج) لا یصح التوکیل فی الضمان
* گزینه د صحیح است.

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳ و ۱۳۹۰»

۳۷- کدام گزینه صحیح است؟

- (ب) لا یجوز التوکیل فی الطلاق
(د) هر سه مورد

- (الف) تجوز الوکاله فی حیازة المباح
(ج) لا یجوز التوکیل فی الودیعه
* گزینه الف صحیح است.

وکیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد. اگر فردی، فردی دیگر را وکیل در این گونه کارها کرد؛ و آن وکیل چیزی را به وکالت از طرف او حیازت کند، او (موکل)، مالک آن چیز می‌شود، زیرا موکل، به وکالت از طرف او آن چیز را حیازت کرده است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۳»

۳۸- کدام گزینه غلط است؟

- (ب) یجوز التوکیل فی الیمین
(د) یجوز التوکیل فی المساقاه

- (الف) یصح التوکیل فی المضاربه
(ج) یجوز التوکیل فی المزارعه
* گزینه ب صحیح است.

گرفتن و کیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، و کالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه و کیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه و کیل، طرف قبول قرار گیرد.
نکته: و کالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما و کالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»

۳۹- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) و کالت احتیاج به قبول دارد.
ب) و کالت احتیاج به قبول ندارد.
ج) و کالت عقدی احتیاج به قبول دارد.
د) و کالت معاطاتی احتیاج به قبول دارد.
- * گزینه الف صحیح است.
و کالت، در هر حال نیاز به ایجاب و قبول دارد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»

۴۰- و کالت کافر

- الف) از مسلمان صحیح است.
ب) از کافر صحیح است.
ج) از مسلمان و کافر صحیح است.
د) صحیح نیست.
- * گزینه ج صحیح است.

در و کیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند و کیل مسلمان یا کافر شود، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این گونه کارها را نمی‌تواند به و کالت از مسلمان یا کافر انجام دهد).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»

۴۱- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) توکیل در ایجاب نکاح صحیح است.
ب) توکیل در قبول نکاح صحیح نیست.
ج) توکیل در نکاح صحیح نیست.
د) توکیل در ایجاب و قبول نکاح صحیح است.
- * گزینه د صحیح است.
توکیل در ایجاب و قبول نکاح صحیح است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»

۴۲- توکیل در حیازت مباحات

- الف) جایز است و ملک موکل می‌شود.
ب) جایز است و ملک وکیل می‌شود.
ج) جایز است و ملک هر دو می‌شود.
د) باطل است.
- * گزینه الف صحیح است.

و کیل گرفتن برای «حیازت مباحات» جائز است؛ مثل اینکه، فردی، فردی دیگر را وکیل کند تا برایش از چاه، آب بکشد؛ و یا برایش هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل برایش انجام دهد.
اگر فردی، فردی دیگر را وکیل در این گونه کارها کرد؛ و آن وکیل چیزی را به و کالت از طرف او حیازت کند، او (موکل)، مالک آن چیز می‌شود، زیرا موکل، به و کالت از طرف او آن چیز را حیازت کرده است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۴»

۴۳- وکیل در خصومت و مرافعه

- الف) حق صلح و ابراء دارد.
 ب) حق صلح دارد.
 ج) حق ابراء دارد.
 د) حق صلح و ابراء ندارد.
- * گزینه د صحیح است.**

کسی که وکیل در خصومت شده، حق ندارد از طریق صلح از حق موکلش صرف نظر کند و یا ذمه مدعی علیه او را بری نماید، مگر اینکه موکلش، اجازه این گونه کارها را هم به وی داده باشد.

۴۴- در عبارت «لو وكله في قبض دينه من شخص فمات قبل الاداء لم يكن له مطالبه وارثه» منظور از موت، موت چه کسی است؟
 «مشاوران حقوقی ۱۳۸۵»

- الف) وکیل
 ب) موکل
 ج) مدیون
 د) وارث موکل
- * گزینه ج صحیح است.**

اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی تواند آن دین را از ورثه او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثه میّت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه اش بگیرد).
 - پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی علیه است و به ورثه او تسری پیدا نمی کند، مگر به اذن موکل.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»

۴۵- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) الأقوی وقوع الوكالة بالمعاطاه.
 ب) يعتبر فی الوكالة الموالاه بین إيجابها و قبولها.
 ج) لا يتحقق الوكالة بالكتابة.
 د) لا يشترط فی الوكالة التنجيز.
- * گزینه الف صحیح است.**

گزینه الف صحیح است؛ زیرا وکالت به صورت معاطاتی هم صحیح است.
 ایراد گزینه ب این است که: لازم نیست بین ایجاب و قبول در وکالت، موالات باشد.
 ایراد گزینه ج این است که: وکالت با کتابت و نوشتن هم محقق می شود.
 ایراد گزینه د این است که: عقد وکالت باید به صورت منجز منعقد شود و گرنه باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»

۴۶- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) تصح الوكالة المحجور عليه عن غير المحجور عليه.
 ب) تصح الوكالة المحجور عليه عن المحجور عليه.
 ج) لا تصح الوكالة المحجور عليه عن المحجور عليه.
 د) لا تصح الوكالة المحجور عليه مطلقا.
- * گزینه الف صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»

۴۷- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) يصح توکیل المحجور عليه لفسه أو فلس.

(ب) یصح توکیل المحجور علیه لفس دون سفه.

(ج) لایصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما دون غیره.

(د) لایصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس مطلقا.

*** گزینه ج صحیح است.**

و در موکل شرط است که در آن مالی که برایش وکیل می‌گیرد، جائز التصرف باشد؛ پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجور علیه شده، نمی‌تواند برای آن مالی که از تصرف در آن محجور شده وکیل بگیرد؛ اما در کارهای دیگری مانند طلاق می‌تواند وکیل بگیرد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶»

۴۸- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) یجوز التوکیل فی الخصومه للمدعی.

(ب) لایجوز التوکیل فی الخصومه مطلقا.

(ج) یجوز التوکیل فی الخصومه للمدعی علیه.

(د) یجوز التوکیل فی الخصومه للمدعی و المدعی علیه.

*** گزینه د صحیح است.**

هر یک از مدعی و مدعی علیه، حق دارند برای خصومت و مرافعه، وکیل بگیرند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»

۴۹- کدام گزینه صحیح است؟ وکیل المدعی وظیفته

(ب) إقامة البینه.

(الف) یتثب الدعوی علی المدعی علیه

(د) موارد ۱ و ۲ صحیح است.

(ج) الإنکار.

*** گزینه د صحیح است.**

وظایف وکیل مدعی:

(الف) وکیل مدعی باید دعوی مدعی را، علیه مدعی علیه نزد حاکم مطرح کند

(ب) وکیل مدعی باید برای اثبات دعوی که مطرح کرده، بینه و شاهد بیاورد.

(ج) وکیل مدعی باید شاهدهایی را که آورده، تعدیل نماید (یعنی باید عادل بودن آنان را ثابت کند).

(د) وکیل مدعی باید در مواردی که لازم است منکر را قسم دهد، او را قسم بدهد و از حاکم بخواهد که علیه او حکم کند.

* به طور کلی، وکیل مدعی باید، هر کاری که برای اثبات دعوی موکلش لازم است، انجام دهد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

۵۰- وکالت محجور چه حکمی دارد؟

(الف) وکالت محجور جایز است

(ب) وکالت محجور جایز نیست

(ج) وکالت محجور از محجور جایز است

(د) وکالت محجور از غیر محجور جایز است

*** گزینه د صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

۵۱- تصدی مخاصمه توسط شخصیت‌های مهم چه حکمی دارد؟

- الف) اشکال دارد
ب) خلاف احتیاط است
ج) مکروه است
د) شایسته است
- * گزینه ج صحیح است.**

بر افراد صاحب مروت و آبرومند و دارندگان مناصب عالی، مکروه است که برای دعوی مطرح شده در دادگاه، خودشان (شخصاً و مباشرتاً) به دادگاه مراجعه کنند و وکیل نگیرند؛ خصوصاً اگر طرف دعوی آنها، فردی بی‌ادب و بی‌شرم باشند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

۵۲- توانایی بر انجام مورد وکالت در چه کسی شرط است؟

- الف) در موکل
ب) در وکیل
ج) در وکیل و موکل
د) شرط نیست
- * گزینه ب صحیح است.**

لازم نیست که خود موکل، شخصاً قادر به انجام کاری که می‌خواهد وکالت بدهد، باشد (زیرا شرط وکالت دادن این است که شرع به موکل اجازه آن کار را داشته باشد و نه اینکه موکل شخصاً استطاعت و قدرت انجام آن کار را داشته باشد)؛ پس کسی که خودش نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند کسی را که به این کار قادر است وکیل کند تا آن وکیل، آن مال را از غاصب بگیرد (و در اصطلاح می‌گوییم: قدرت موکل در خارج شرط نیست؛ بلکه وقوع آن کار از طرف موکل، شرط است).

- در مورد وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که آن کار از لحاظ شرعی انجامش صحیح نباشد، در صورتی که آن عمل را انجام دهد، آن عمل باطل است.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که انجام آن کار از لحاظ عقلی صحیح نباشد، وکالت دادن آن کار به وکیل، باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

۵۳- عمل وکیل برخلاف مورد وکالت چه حکمی دارد؟

- الف) در ایقاعات باطل و در عقود غیر نافذ است.
ب) در ایقاعات غیر نافذ و در عقود باطل است.
ج) باطل است مطلقاً
د) غیر نافذ است مطلقاً
- * گزینه الف صحیح است.**

البته گزینه الف هم کاملاً صحیح نیست و چون سه گزینه دیگر کاملاً غلط است، گزینه الف را انتخاب می‌کنیم. توضیح اینکه: اگر وکیلی، کاری را که موکل به او وکالت نداده، انجام دهد (اگر وکیل، کاری به جز آن کاری که موکل به او وکالت داده، برایش انجام دهد)، چهار صورت دارد:

صورت اول: اگر آن کار، از اموری است که انجام آن به طور فضولی صحیح است، صحت آن موقوف به اجازه موکل است؛ حال:

الف) چه اینکه کاری که موکل انجام داده، به طور مبیانه باشد؛ یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل باشد؛ مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد که خانه او را بفروشد، ولی وکیل خانه او را اجاره داده باشد.

ب) و یا به طور مبیانه نباشد، بلکه در بعضی از خصوصیات خلاف دستور وکیل باشد، مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد در اینکه خانه را نقد بفروشد ولی وکیل، خانه را به صورت نسیه فروخته باشد؛ و یا مثل اینکه، موکل او را وکیل کرده باشد که مالی را با خیار بفروشد ولی وکیل آن مال را بدون خیار فروخته باشد و حق فسخ برای موکل قرار نداده باشد.

- که در همه این صور، صحت معامله وکیل، موقوف به اجازه موکل است (زیرا عمل موکل، فضولی و غیر نافذ است).

صورت دوم: اگر آن کار، از اموری است که انجام آن به طور فضولی باطل است؛ مانند فروش مال دیگران برای موکل، که باطل است / و یا مانند ایقاعات، زیرا ایقاعات به صورت فضولی باطل هستند؛ در این صورت، کاری که وکیل برای موکل انجام داده، باطل است.

صورت سوم: گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل چون متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم نیست، آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، این کار وکیل، باطل یا غیرنافذ نیست، بلکه صحیح است (چون آن راه و روش رسیدن به هدف، برای موکل مهم نبوده است).

مثال اول: اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را به قیمت یک دینار بفروشد و وکیل چون متوجه شده که یک دینار، غرض و هدف موکلش نیست و منظور و غرض موکل این است که، آن کالا را به کمتر از یک دینار بفروشد، در این صورت، اگر آن کالا را به قیمت دو دینار فروخته باشد، معامله‌اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

مثال دوم: اگر موکل، او را وکیل کرده باشد که کالایش را در بازاری معین و با قیمتی معین بفروشد، ولی وکیل، چون متوجه شده که فروش آن کالا در آن بازار که موکل به او دستور داده، هدف و غرض او نبوده، در این صورت، اگر آن کالا را در بازاری دیگر با همان قیمت فروخته باشد (چون نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است)، معامله‌اش صحیح است (و غیرنافذ و یا باطل نیست).

صورت چهارم: گاه، در ذهن موکل، برای انجام بهتر کارش، راه و روشی بوده و آن راه و روش را به وکیل دستور داده؛ ولی وکیل با اینکه متوجه شده بوده که آن راه و روش واقعاً برای موکل مهم است، آن کار را با آن راه و روشی که موکل به او دستور داده بوده، انجام نداده؛ ولی کار نهایی را که هدف و غرض موکل بوده، انجام داده (با روشی مختلف، نتیجه‌ای که موکل خواسته را گرفته است): در این صورت، با اینکه وکیل، به نتیجه‌ای که منظور و هدف موکل بوده رسیده، ولی چون، راه و روش رسیدن به آن نتیجه برای موکل مهم بوده است؛ این کار بر وکیل جایز نیست و فضولی است.

نتیجه: عمل خلاف وکیل، چهار صورت دارد که: در صورت اول، «فضولی و غیرنافذ» است؛ در صورت دوم، «باطل» است؛ در صورت سوم، «صحیح» است؛ و در صورت چهارم، «فضولی و غیرنافذ» است.

نکته: عمل خلاف وکیل یا عقد است یا ایقاع. امام خمینی رحمته‌الله در این مسئله فقط در مورد عمل خلاف وکیل در صورتی که عقد باشد، بحث نموده؛ اما در مورد عمل خلاف وکیل در صورتی که ایقاع باشد بحثی به میان نیاورده‌اند. نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که: به نظر مشهور فقهاء، همچون امام خمینی رحمته‌الله، عمل خلاف وکیل اگر ایقاع باشد (ایقاع فضولی)، باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

۵۴- کدام گزینه صحیح است؟

الف) توکیل در عقود صحیح است

ب) توکیل در ایقاعات صحیح است

ج) توکیل در بعضی از ایقاعات صحیح است.

د) موارد ۱ و ۳

* گزینه د صحیح است.

گرفتن وکیل در همه عقود مانند بیع، صلح، اجاره، هبه، عاریه، ودیعه، مضاربه، مزارعه، مساقات، قرض، رهن، شرکت، ضمانت، حواله، کفالت، وکالت و نکاح صحیح است؛ چه اینکه وکیل، طرف ایجاب قرار گیرد؛ و چه اینکه وکیل، طرف قبول قرار گیرد.

نکته: وکالت دادن در همه عقود، صحیح است؛ اما وکالت دادن در برخی ایقاعات صحیح است و در برخی ایقاعات، باطل است.

۵۵- وکالت دادن به کافر برای مخاصمه با مسلمان چه حکمی دارد؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

- الف) باطل است
 ج) از طرف مسلمان صحیح است
 ب) صحیح است
 د) از طرف کافر صحیح است
- * گزینه الف صحیح است.**

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌تواند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک‌سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این‌گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

مثلاً انجام این کارها، توسط کافر باطل است:

- ۱- کافر نمی‌تواند برای کافری، قرآنی خریداری کند (چه موکل کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، برای کافر قرآنی خریداری کند).
- ۲- کافر نمی‌تواند حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند (چه موکل کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند).
- ۳- کافر نمی‌تواند به وکالت از طرف موکلش، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند (چه موکل کافر، مسلمان باشد و چه کافر باشد؛ کافر نمی‌تواند به عنوان وکیل، با مسلمانی مخاصمه کند و در دادگاه علیه مسلمانی طرح دعوی کند).

۵۶- کدام امر معتبر در عقد وکالت است؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

- الف) انشاء قبولی
 ج) ترتیب بین ایجاب و قبول
 ب) موالات بین ایجاب و قبول
 د) تنجیز
- * گزینه د صحیح است.**

عقد وکالت باید منجز باشد و اگر منجز نباشد، باطل است.

همچنین در عقد وکالت، ترتیب و موالات بین ایجاب و قبول، شرط نیست.

۵۷- افراط و تفریط و کیل چه اثری دارد؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

- الف) موجب ضمان است
 ج) موجب انعزال وکیل است
 ب) موجب بطلان وکالت می‌شود
 د) موارد ۱ و ۳
- * گزینه الف صحیح است.**

اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، امین است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل ضامن نیست؛ مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد.

۵۸- در کدام وکیل بلوغ شرط نیست؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۷»

- الف) وکیل در حیات مباحات
 ج) وکیل در قبض و اقباض
 ب) وکیل در اجراء عقد
 د) وکیل در استیفاء حق
- * گزینه ب صحیح است.**

(درست است که هم وکیل و هم موکل باید بالغ باشند) اما، بله بنابر اقرب، شرط نیست وکیل در خواندن عقد (اجرای عقد / انشاء عقد / ایجاد عقد) بالغ باشد؛ پس کودک ممیزی که شرایط راعیت می‌کند را، می‌توان وکیل کرد که عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

(ب) یجوز التوکیل فی الیمین
(د) یجوز التوکیل فی الطلاق

۵۹- کدام گزینه غلط است؟

(الف) یجوز التوکیل فی المضاربه
(ج) یجوز التوکیل فی المزارعه
* گزینه ب صحیح است.

۱- وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.

۲- وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.

نکته: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی رحمته الله علیه باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

(ب) لایجوز التوکیل فی الضمان
(د) هر سه مورد

۶۰- کدام گزینه غلط است؟

(الف) لایجوز التوکیل فی الحواله
(ج) لایجوز التوکیل فی الکفاله
* گزینه د صحیح است.

و کالت در همه عقود صحیح است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

(ب) یجوز التوکیل فی الطلاق
(د) لاینعقد التوکیل فی الطلاق

۶۱- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) لایصح التوکیل فی الطلاق
(ج) یکره التوکیل فی الطلاق
* گزینه ب صحیح است.

گرفتن وکیل در طلاق جائز است؛ چه شوهر حاضر باشد چه غایب.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

۶۲- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) توکیل در همه عقود صحیح است.
(ب) توکیل در فسخ عقد صحیح است.
(ج) توکیل در حیازت مباحات صحیح است.
(د) هر سه مورد

* گزینه د صحیح است.

وکیل گرفتن در وصیت، وقف، طلاق، بری کردن ذمه بدهکار، استفاده از حق شفعه، اسقاط حق شفعه، فسخ عقد در جایی که موکل خیار دارد و اسقاط آن، جایز است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

(ب) وکالت از طرف وکیل لازم است.
(د) وکالت از طرف موکل جایز است.

۶۳- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) وکالت از طرف موکل لازم است.
(ج) وکالت از هر دو طرف جایز است.
* گزینه ج صحیح است.

هر یک از مدعی و مدعی علیه، حق دارند برای خصومت و مرافعه، وکیل بگیرند.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

۶۴- کدام گزینه غلط است؟

- الف) توکیل در وصیت صحیح است.
 ج) توکیل در اقرار صحیح است.
 ب) توکیل در وقف صحیح است.
 د) هیچ کدام

* گزینه ج صحیح است.

- ۱- وکیل گرفتن در «نذر»، «عهد» و «ظهار» صحیح است.
 ۲- وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت» و «اقرار» باطل است.
نکته: وکیل گرفتن در «سوگند»، «لعان»، «ایلاء»، «شهادت»، به نظر تمام فقهاء باطل است؛ ولی وکیل گرفتن در «اقرار» اختلافی است، که به نظر امام خمینی رحمته الله علیه باطل است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

۶۵- کدام گزینه غلط است؟

- الف) وکالت نیابت است.
 ج) وکالت نوعی ایقاع است.
 ب) وکالت تفویض است.
 د) وکالت عقد است.

* گزینه ج صحیح است.

- وکالت نوعی عقد است و نه ایقاع.
 وکالت ممکن است به صورت «تفویض» و یا «تمشیه» باشد.
 وکالت یک چیز است و نیابت یک چیز دیگر است؛ به این صورت که: وکالت، نوعی نیابت است (پس نیابت، اعم از وکالت است).

«مشاوران حقوقی ۱۳۸۸»

۶۶- کدام گزینه غلط است؟

- الف) توکیل در فروش مال غیر باطل است.
 ب) توکیل در قبض و اقباض صحیح است.
 ج) توکیل کافر صحیح است.
 د) توکیل در فروش مال غیر به منزله فضولی است.

* گزینه د صحیح است.

توکیل در فروش مال غیر باطل است.

در وکیل، مسلمان بودن شرط نیست؛ پس کافر و همچنین مرتد، هر چند مرتد فطری باشد، می‌توانند وکیل مسلمان یا کافر شود، مگر در کارهایی که انجام دادن آن کارها، توسط کافر صحیح نیست (از نظر دین اسلام، انجام یک سری کارها توسط کافر، باطل است؛ و کافر این گونه کارها را نمی‌تواند به وکالت از مسلمان یا کافری انجام دهد).

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۶۷- راجع به عقد وکالت کدام گزینه اشتباه است؟

- الف) وکالت عبارت است از واگذاری امری به دیگری برای انجام آن در حال حیات وی
 ب) عقد وکالت نیازمند ایجاب و قبولی است که بین آن موالات باشد
 ج) عقد وکالت بر هر لفظی که دلالت بر مقصود کند واقع می‌شود
 د) بنا به ظاهر، عقد وکالت به صورت معاطات هم واقع می‌شود

* گزینه ب صحیح است.

ایجاب و قبول در عقد وکالت، نه به ترتیب نیاز دارد و نه به موالات.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۶۸- کدام مطلب صحیح است؟

الف) بنا بر احوط، تعلیق در وکالت جایز نیست

ب) منجر بودن وکالت ضرورت ندارد

ج) تعلیق در متعلق وکالت جایز نیست

د) اگر کسی به دیگری وکالت دهد زمانی که حجاج وارد کشور شدند برای او اتومبیلی خریداری کند وکالت باطل است.

*** گزینه الف صحیح است.**

بنا بر احتیاط در وکالت تنجیز و قطعیت شرط است، به این معنا که اصل وکالت را نباید مشروط به شرطی کرد (عقد وکالت به صورت معلق، باطل است)؛ مثلاً نباید موکل به وکیل بگوید: «هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی» و یا «زمانی که ماه آینده فرارسید تو وکیل منی در فلان کار».

بله، در متعلق وکالت، شرط آوردن اشکال ندارد (متعلق وکالت می‌تواند معلق باشد)، مثل اینکه موکل بگوید: «تو وکیل منی، لیکن به شرطی که وقتی فلانی آمد، می‌توانی خانه‌ام را بفروشی» و یا «تو وکیل منی، ولی به شرطی که فلان زمان رسید، می‌توانی آن را بفروشی».

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۶۹- گزینه صحیح را انتخاب نمایید؟

الف) آنچه در موکل و وکیل شرط است، شرط ابتدایی است

ب) آنچه در موکل و وکیل شرط است، شرط استفاده‌ای است

ج) آنچه در موکل شرط است، شرط ابتدایی و آنچه در وکیل شرط است، شرط استفاده‌ای است

د) آنچه در موکل شرط است، شرط استفاده‌ای و آنچه در وکیل شرط است، شرط ابتدایی است

*** گزینه ب صحیح است.**

شرایط صحت وکالت (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، استفاده‌ای هستند و نه ابتدایی. به این معنا که: آنچه که برای شروع وکالت در وکیل و موکل شرط است (بلوغ، عقل، اختیار و قصد)، در تمام دوران وکالت باید وجود داشته باشد (یعنی وکیل و موکل؛ از روز اول وکالت تا روزی که وکالت به پایان می‌رسد، باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشند)؛ پس اگر یکی از آنها در اثنای وکالت، دیوانه یا بی‌هوش شوند، وکالت باطل می‌شود.

۷۰- با توجه به عبارت: (بیشترط فیما وکل فیہ ان یکون سائعاً فی نفسه) کدام گزینه صحیح است؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

الف) وکیل فقط در صورتی که موکل اذن داده باشد می‌تواند دیگری را وکیل کند

ب) اگر کسی به دیگری وکالت داده باشد، دیگر شخصاً حق اقدام ندارد

ج) مورد وکالت باید امر جایزی باشد

د) همه موارد

*** گزینه ج صحیح است.**

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت / مورد وکالت) دو شرط دارد:

شرط اول: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

شرط دوم: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

نکته: عبارت «أن یکون سائعاً فی نفسه» یعنی عمل موضوع وکالت، باید عملی جایز و شرعی باشد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۷۱- عقد و کالت برای فروش مالی که هنوز خریداری نشده:

الف) مستقلاً صحیح است

ب) اگر نسبت به خرید هم و کالت داده شود، صحیح است

ج) مطلقاً باطل است

د) مطلقاً صحیح است

* گزینه ب صحیح است.

اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست و کیل کنیم، این و کالت باطل است؛ و در صورتی این و کالت صحیح است که به آن و کیل، برای مقدمه آن چیز که الآن متعلق به ما نیست هم، و کالت بدهیم.

مثال: اگر مالی وجود داشته باشد و آن مال، متعلق به موکل نباشد، در صورتی که موکل، و کیلی بگیرد و به آن و کیل بگوید «تو و کیل من هستی که هر وقت آن مال برای من شد، آن مال را بفروشی»، این و کالت باطل است (زیرا گفتیم که اگر فردی را برای چیزی که الآن متعلق به ما نیست و کیل کنیم، این و کالت باطل است)، و همان‌طور که اشاره شد، در صورتی این و کالت صحیح است که به آن و کیل، برای مقدمه آن چیز که الآن متعلق به او نیست هم، و کالت بدهد (یعنی به او بگوید: «تو و کیل منی که ابتدا آن مال را که الآن برای من نیست، برایم بخری، و سپس آن را برایم بفروشی»).

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۷۲- و کالت در صحیح و در باطل است.

الف) روزه گرفتن - خمس دادن

ب) دادن زکات مال - خواندن نماز

ج) انجام مناسک حج - دادن کفاره

د) احرام حج - اداء نذر

* گزینه ب صحیح است.

و کالت در عبادات بر دو نوع است: ۱- و کالت در عبادات بدنی ۲- و کالت در عبادات مالی

۱- و کالت در عبادات بدنی مانند نماز، روزه، حج و ...، صحیح نیست.

۲- و کالت در عبادات مالی مانند پرداخت زکات، پرداخت خمس، پرداخت کفاره و ...، صحیح است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۷۳- اگر و کیل بعد از عزل توسط موکل، مورد و کالت را انجام دهد:

الف) در صورتی که از عزل خود اطلاع نداشته، عمل او نافذ است

ب) اطلاع از عزل تأثیری ندارد و عملی را که انجام داده نافذ نیست

ج) تنها در صورتی که دو شاهد عادل بر وقوع عزل شهادت داده باشند عمل او صحیح نیست

د) موکل در غیاب و کیل حق عزل او را ندارد

* گزینه الف صحیح است.

هنگامی که موکل، و کیل را عزل می‌کند، حتماً باید عزل شدنش را به او اطلاع دهد، پس اگر موکل، و کیل را عزل کند ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد، و کالت هنوز پابرجا است.

اگر موکل، و کیل را عزل کند و عزل شدن او را به شخصی موثق اعلام کند و آن شخص موثق، خبر عزل و کیل را به و کیل برساند، همین، برای عزل شدن و کیل کافی و مورد قبول است.

هنگامی که موکل، و کیل را عزل کند، ولی عزل شدنش را به اطلاع او نرسانده باشد؛ در صورتی که در همین فاصله، موکل کاری را برای و کیل انجام داده باشد (مثلاً معامله‌ای برای موکل کرده باشد)، آن معامله صحیح و نافذ است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰ و ۱۳۹۲»

۷۴- در مقام رسیدگی به دعوا، اقرار و کیل مدعی، علیه موکل:

الف) اگر بر ابراء اقرار کند پذیرفته می‌شود

ب) اگر بر فسق بینه اقرار کند پذیرفته می‌شود

ج) اگر بر مصالحه اقرار کند پذیرفته می‌شود

د) پذیرفته نمی‌شود

* گزینه د صحیح است.

اگر وکیل در دادگاه علیه موکل خود به چیزی اقرار کند، آن اقرار مورد قبول واقع نمی‌شود، و وکالت و کیل باطل می‌شود.

۷۵- اگر شخصی دیگری را برای وصول طلبش وکیل کند ولی مدیون قبل از پرداخت بدهی بمیرد:

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

الف) اگر وکالت مطلق باشد، وکیل حق مطالبه از وراثت را دارد

ب) وکیل مطلقاً حق ندارد بدهی میت را از وراثت مطالبه کند

ج) تنها در صورتی که مورد وکالت شامل حق مطالبه از وراثت هم باشد، وکیل می‌تواند از وراثت مطالبه نماید

د) به دلیل فوت مدیون وکالت باطل است

* گزینه ج صحیح است.

اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت

کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثه او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثه میت نیز باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده

باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه اش بگیرد).

- پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی علیه است و به ورثه او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

۷۶- نسبت به مال مورد وکالت:

الف) اگر وکیل تعدی یا تفریط کند، وکالتش به قوت خود باقی است.

ب) فقط تعدی موجب بطلان وکالت است.

ج) فقط تفریط موجب بطلان وکالت است.

د) تعدی یا تفریط موجب بطلان وکالت است.

* گزینه الف صحیح است.

افراط یا تفریط وکیل، موجب بطلان وکالت نمی‌شود، بلکه موجب ضمان می‌شود (یعنی ید وکیل را که ید امانی است، به ید ضمانی

تبدیل می‌کند).

۷۷- اگر شخصی دیگری را بدون قید اشتهاد وکیل کند که بدهی او را پردازد و وکیل به همین نحو عمل کند و گیرنده منکر شود:

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

الف) وکیل ضامن است.

ب) وکیل ضامن نیست.

ج) هر چند در عقد وکالت قید اشتهاد نشده، وکیل باید شاهد بگیرد و الا ضامن است.

د) عقد وکالت منهای قید اشتهاد باطل است.

*** گزینه ب صحیح است.**

۱- اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را بدون گرفتن شاهد به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل ضامن نیست.

۲- اگر صاحب مال، فردی را وکیل کند برای اینکه مال معین او را با گرفتن شاهد به ودیعه بسپارد (به کسی امانت دهد)؛ و وکیل، آن مال را بدون گرفتن شاهد، به امانت به دست کسی بدهد؛ در صورتی که آن شخص، منکر تحویل گرفتن آن مال شد، وکیل ضامن است.

۷۸- اگر شخصی دیگری را برای فروش خانه‌اش وکیل کند و وکیل آن را اجاره دهد:

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۰»

الف) عقد اجاره باطل است.

ب) عقد اجاره فضولی است.

ج) اگر موکل با اجاره موافق باشد، باید عقد جدید بین او و مستأجر واقع شود.

د) اگر غبطه موکل رعایت شده باشد، موکل باید آن را بپذیرد.

*** گزینه ب صحیح است.**

اگر وکیلی، کاری را که موکل به او وکالت نداده، انجام دهد (اگر وکیل، کاری به جز آن کاری که موکل به او وکالت داده، برایش انجام دهد)، اگر آن کار، از اموری است که انجام آن به طور فضولی صحیح است، صحت آن موقوف به اجازه موکل است؛ حال:

الف) چه اینکه کاری که موکل انجام داده، به طور مباینه باشد؛ یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل باشد؛ مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد که خانه او را بفروشد، ولی وکیل خانه او را اجاره داده باشد.

ب) و یا به طور مباینه نباشد، بلکه در بعضی از خصوصیات خلاف دستور وکیل باشد، مثل اینکه موکل او را وکیل کرده باشد در اینکه خانه را نقد بفروشد ولی وکیل، خانه را به صورت نسبی فروخته باشد؛ و یا مثل اینکه، موکل او را وکیل کرده باشد که مالی را با خیار بفروشد ولی وکیل آن مال را بدون خیار فروخته باشد و حق فسخ برای موکل قرار نداده باشد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۷۹- لا تبطل الوکاله ب.....

ب) تلف مال تعلقت به الوکاله.

د) فعل ما ینافیه.

الف) ارتداد الوکیل.

ج) فعل الموکل ما تعلقت به.

*** گزینه الف صحیح است.**

و کالت با مرتد شدن باطل نمی‌شود.

گزینه ب: و کالت با تلف شدن موضوع و کالت، باطل می‌شود.

گزینه ج: و کالت با انجام موضوع و کالت به دست موکل و یا به دست کسی دیگر از طرف موکل، باطل می‌شود؛ مثلاً موکل، وکیل گرفته باشد تا کالایی را برایش بفروشد، آنگاه قبل از اقدام وکیل، خود موکل آن کالا را بفروشد.

گزینه د: اگر موکل کاری کند که با کاری که به وکیل وکالت داده، منافات داشته باشد، و کالت باطل می‌شود (مثلاً موکل به وکیل می‌گوید که خانه‌ام را بفروش، ولی خودش آن خانه را وقف می‌کند).

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۸۰- آیا پدر یا جد می‌توانند برای صغیر وکیل بگیرد؟

الف) وکالت از صغیر حتی با اجازه ولی جایز نیست.

ب) پدر می‌تواند ولی جد نمی‌تواند.

ج) هر یک تنها در امور مالی می‌توانند وکیل بگیرند.

د) وکالت با اجازه هر دو صحیح است.

*** گزینه ج صحیح است.**

پدر و جد پدری می‌توانند در زمان حیات خود، فرد یا افرادی را وکیل خویش قرار دهند تا در امور مالی صغار دخالت نماید.

۸۱- اگر وکیل از طرف موکل خود، وکیل دیگری انتخاب کند، آیا حق عزل او را دارد؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

الف) اصولاً حق عزل وکیل دیگر را ندارد.

ب) وکیل اولی حق عزل دارد.

ج) اگر موکل بعداً اجازه دهد عزل نافذ است.

د) اصل بر این است که در صورت عدم وجود اذن موکل در این مورد، وکیل دوم در عرض وکیل اول است و تنها موکل حق عزل دارد.

*** گزینه د صحیح است.**

۱- اگر وکیل دوم، وکیل از طرف موکل باشد (و نه وکیل از طرف وکیل)؛ وکیل دوم در عرض وکیل اول خواهد بود. پس وکیل اول نمی‌تواند او را عزل کند؛ همچنین با عزل شدن یکی از آنها، دیگری عزل نمی‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول از دنیا برود، وکیل دوم همچنان وکالتش باقی است.

۲- اگر وکیل دوم، وکیل از طرف وکیل اول باشد؛ وکیل اول حق دارد وی (وکیل دوم) را عزل کند؛ و وکالت وکیل دوم تابع وکالت وکیل اول است، در نتیجه اگر موکل وکیل اول را عزل کند، وکیل دوم خود به خود عزل می‌شود؛ همچنین اگر وکیل اول بمیرد، وکیل دوم خود به خود منزحل می‌شود.

در حالتی که «وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته»، شاید برخی تصور کنند که چون وکیل اول، وکیل دوم را از طرف خودش گذاشته، موکل اگر بخواهد وکیل دوم را عزل کند، باید به وکیل اول بگوید تا او را چون تو قرار داده‌ای عزلش کن؛ ولی این گونه نیست و موکل حق دارد وکیل دوم را هر وقت بخواهد، بدون اطلاع به وکیل اول، عزل کند.

۸۲- اگر بدهکار فوت کند تکلیف وکیل برای استیفاء دین از سوی طلبکار چیست؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

الف) می‌تواند علیه ورثه طرح دعوی کند.

ب) وکالت باطل می‌شود.

ج) نمی‌تواند به ورثه رجوع کند مگر با وکالت و یا اذن قبلی از سوی موکل در این باره.

د) وکالت منفسخ می‌شود.

*** گزینه ج صحیح است.**

اگر موکل، فردی را وکیل کند تا اینکه وکیل، طلب موکل را از شخصی بگیرد؛ در صورتی که آن شخص قبل از پرداخت دین، فوت کند؛ وکیل نمی‌تواند آن دین را از ورثه او مطالبه کند، مگر اینکه وکالتش شامل ورثه می‌ت باشد (یعنی موکل به وکیل وکالت داده باشد که طلبش را از فلان شخص بگیرد و اگر آن شخص فوت کرد، از ورثه‌اش بگیرد).

- پس وکالت در مرافعه، قائم به مدعی علیه است و به ورثه او تسری پیدا نمی‌کند، مگر به اذن موکل.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۸۳- آیا وکیل پس از اثبات حق در دعاوی حق قبض دارد؟

الف) قبض وکالت جداگانه لازم ندارد.

ب) حق قبض دارد و محکوم علیه موظف است آن را به وکیل تحویل دهد.

ج) حق قبض برای وکیل وجود ندارد، مگر اینکه وکیل در این مورد هم وکالت داشته باشد.

د) با اجازه محکوم علیه اشکالی ندارد.

*** گزینه ج صحیح است.**

وکیل در محاکمه، وکیل در قبض نیست. اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، اگر وکالت وکیل، فقط وکالت در محاکمه باشد و وکالت در اخذ حق نباشد، محکوم علیه می‌تواند از تحویل دادن حق به وی امتناع بورزد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۸۴- آیا قدرت وکیل بر انجام مورد وکالت شرط است؟

الف) قدرت وکیل بر انجام آن شرط است.

ب) اگر وقوع آن شرعاً ممکن باشد قدرت شرط نیست.

ج) قدرت بالفعل بر انجام مورد وکالت شرط است.

د) قدرت شرط صحت است.

*** گزینه الف صحیح است.**

لازم نیست که خود موکل، شخصاً قادر به انجام کاری که می‌خواهد وکالت بدهد، باشد (زیرا شرط وکالت دادن این است که شرع به موکل اجازه آن کار را داشته باشد و نه اینکه موکل شخصاً استطاعت و قدرت انجام آن کار را داشته باشد)؛ پس کسی که خودش نمی‌تواند مال خود را از غاصب بگیرد، می‌تواند کسی را که به این کار قادر است وکیل کند تا آن وکیل، آن مال را از غاصب بگیرد (و در اصطلاح می‌گوییم: قدرت موکل در خارج شرط نیست؛ بلکه وقوع آن کار از طرف موکل، شرط است).

- در مورد وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که آن کار از لحاظ شرعی انجامش صحیح نباشد، در صورتی که آن عمل را انجام دهد، آن عمل باطل است.

اگر وکیل، کاری را قبول کند که انجام آن کار از لحاظ عقلی صحیح نباشد، وکالت دادن آن کار به وکیل، باطل است.

۸۵- عبارت «یشترط فیما و کل فیہ ان یکون سائعا فی نفسہ به چه معنا است»؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

الف) انجام مورد وکالت فی نفسه مجاز و مشروع باشد.

ب) انجام مورد وکالت مقدور باشد.

ج) انجام مورد وکالت شخصاً انجام شود.

د) انجام مورد وکالت تنها در صلاحیت وکیل است.

*** گزینه الف صحیح است.**

عملی که برای انجام آن وکیل گرفته می‌شود (موضوع وکالت / مورد وکالت) دو شرط دارد:

شرط اول: آن عمل باید، عملی جائز و شرعی باشد (نباید عملی معصیت و حرام باشد).

شرط دوم: موکل شرعاً و قانوناً نسبت به آنچه که برایش وکیل می‌گیرد، جایز التصرف باشد (و در اصطلاح، نسبت به آن مال، «سلطنت شرعی» داشته باشد).

نکته: عبارت «أن یکون سائعا فی نفسہ» یعنی عمل موضوع وکالت، باید عملی جائز و شرعی باشد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۸۶- آیا انتخاب مفلس به عنوان وکیل صحیح است؟

- الف) در امور غیر مالی صحیح نیست.
 ب) باطل است.
 ج) صحیح است.
 د) وکالت وی در انعقاد عقود صحیح نیست.
- * گزینه ج صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند. در اینجا بیان شد که محجور می‌تواند وکیل شود و وکالت کند؛ اما نکته این است که، منظور از محجور در اینجا، هر محجوری مانند مجنون نیست؛ زیرا قبلاً بیان شده که شرط وکالت این است که هم وکیل و هم موکل، عاقل باشند. با بیان این توضیح می‌گوییم: منظور از محجور در اینجا، فقط سفیه و مفلس (ورشکسته) است.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۸۷- کدام گزینه صحیح است؟

- الف) سفیه می‌تواند در امور مالی و غیر مالی خود، دیگری را وکیل خود سازد.
 ب) سفیه فقط در امور غیر مالی خود، می‌تواند دیگری را وکیل خود سازد.
 ج) اگر فردی به فروش اتومبیل خود اکراه شد، به دلیل فقدان اختیار نمی‌تواند فروش اتومبیل مزبور را به دیگری وکالت بدهد.
 د) سفیه نمی‌تواند در امور مالی و غیر مالی دیگران وکالت نماید.
- * گزینه ب صحیح است.**

کسی که محجور است، در کارهایی که نسبت به آنها محجور نیست، می‌تواند برای کسی که محجور نیست وکالت کند.

۸۸- با توجه به عبارت «لو وکله فی الدعوی و تثبیت حقه علی خصمه لم یکن له بعد الاثبات قبض الحق، فللمحکوم علیه ان یمتنع عن

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

تسلیم ما ثبت علیه الی الوکیل» کدام گزینه صحیح است؟

- الف) وکیل در دعوی حق اخذ محکوم‌به را نیز دارد مگر موکل او را منع کرده باشد.
 ب) وکیل در دعوی حق اخذ محکوم‌به را ندارد.
 ج) در صورتی که محکوم‌علیه منع شده باشد از تسلیم محکوم‌به، وکیل حق اخذ آن را ندارد.
 د) در صورتی که احراز شود وکیل حق اخذ محکوم‌به را دارد، محکوم‌علیه می‌تواند از تسلیم محکوم‌به، به او امتناع کند.
- * گزینه ب صحیح است.**

اگر فردی، فردی را برای طرح دعوی و اثبات دعوا وکیل کند (وکالت در محاکمه)؛ وکیل نمی‌تواند بعد از اثبات دعوا، آن حق را تحویل بگیرد (وکالت در قبض)، بنابراین، وکیل در محاکمه وکیل در قبض نیست.

۸۹- با توجه به عبارت «يجوز التوكيل يجعل و بغيره و انما يستحق الجعل في الاول بتسليم العمل الموكل فيه» کدام گزینه صحیح است؟

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

- الف) وکیل فقط پس از انجام موضوع وکالت حق درخواست حق الوکاله را دارد.
 ب) در دعوی جعل سند و غیر آن، می‌توان وکیل گرفت.
 ج) در دعاوی جعل سند، وکیل حق توکیل دیگری را دارد.
 د) وکیل در فروش، زمانی مستحق اجرت می‌شود که ثمن و مبیع، تسلیم خریدار و فروشنده شده باشد.
- * گزینه الف صحیح است.**

اگر وکالت، رایگان نباشد، به محض اینکه وکیل عمل مورد قرارداد را انجام داد، موکل باید به وکیل، حق الوکاله اش را بدهد.

پس، اگر موکل به وکیل گفته باشد «فلان مبلغ را به تو می‌دهم در مقابل اینکه فلان کالا را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری»، همین که وکیل آن معامله را انجام داد، مستحق حق الوکاله می‌شود، هرچند که موکل در صورت خرید، کالا را؛ و در صورت فروش، بها و ثمن را تحویل نگرفته باشد.

همچنین اگر موکل، او را برای محاکمه و مرافعه‌ای وکیل کرده باشد، همین که وکیل حق بودن موکل را در دادگاه ثابت کند، موکل باید به او، حق الوکاله‌اش را بدهد، هرچند که موکل هنوز حقش را از طرف مقابلش نگرفته باشد.
- به طور کلی، پس از اتمام کار وکیل، موکل باید حق الوکاله وکیل را به او بدهد.

۹۰- الوکیل بالخصومه الصلح عن الحق او الابرء منه ان یکون وکیلا فی ذلك ایضا بالخصوص

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

(ب) لایمک - الا.

(الف) یمک - الا.

(د) لایمک - حتی.

(ج) یمک - حتی.

* گزینه ب صحیح است.

کسی که وکیل در خصومت شده، حق ندارد از طریق صلح از حق موکلش صرف نظر کند و یا ذمه مدعی علیه او را بری نماید، مگر اینکه موکلش، اجازه این گونه کارها را هم به وی داده باشد.

۹۱- با توجه به عبارت « لو وکله فی حق له علی غیره من علیه الحق لم یکن للوکیل مخاصمته و تثبیت الحق علیه ما لم یکن وکیلا فی

الخصومه» کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

(الف) وکیل در مطالبه طلب، برای طرح دعوا در صورتی صلاحیت دارد که وکالت در مرافعه نیز داشته باشد.

(ب) وکیل در استیفاء حق، حق توکیل نیز دارد.

(ج) اگر فردی به دیگری وکالت در اخذ طلب بدهد، در صورت انکار بدهکار، وکیل حق طرح دعوی دارد.

(د) در صورتی که بین وکیل و بدهکار خصومتی باشد، استیفاء حق از سوی وکیل جایز نیست.

* گزینه الف صحیح است.

وکیل در قبض، وکیل در محاکمه نیست.

اگر موکل به وکیل، فقط وکالت در استیفاء حق بدهد (فقط وکالت در قبض بدهد) و وکالت در طرح دعوا (وکالت در مرافعه) به وکیل نداده باشد؛ در صورتی که مدعی علیه منکر آن حق شود (مدعی علیه به وکیل بگوید که موکلت، طلبی از من ندارد)؛ وکیل حق ندارد با او مخاصمه نموده در دادگاه علیه او طرح دعوی کند (زیرا این وکیل، فقط وکیل در اخذ حق است و وکیل در محاکمه و طرح دعوا نیست)؛ مگر اینکه موکل، به وکیل، وکالت در مرافعه و طرح دعوا هم بدهد.

«مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

۹۲- کدام گزینه صحیح است؟

(الف) یصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما فیه

(ب) لا تصح وکاله المحجور علیه لسفه أو فلس عن غیرهما ممن لا حجر علیه

(ج) لا یصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما فیه

(د) لا یصح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما لا حجر علیهما فیه

* گزینه ج صحیح است.

و در موکل شرط است که در آن مالی که برایش وکیل می‌گیرد، جائز التصرف باشد؛ پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجور علیه شده، نمی‌تواند برای آن مالی که از تصرف در آن محجور شده وکیل بگیرد؛ اما در کارهای دیگری مانند طلاق می‌تواند وکیل بگیرد.

۹۳- لو وکله فی بیع ثوباً، اذا لبسه «مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

الف) لا یرتفع ضمانه بالبیع.

ب) تبطل الوکاله بذالك

ج) فلو باع بعد لبسه لا یصح بیعه.

د) لو تلف قبل البیع کان ضامناً.

* گزینه د صحیح است.

اگر موکل، مالی را به وکیل بدهد، وکیل نسبت به آن مال، امین است؛ یعنی اگر آن چیز تلف شود، وکیل ضامن نیست؛ مگر اینکه در حفظ آن افراط (زیاده‌روی) یا تفریط (کوتاهی) کرده باشد.

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن لباس را برایم بفروش؛ و در این حال، وکیل آن لباس را بپوشد، و یا مثلاً موکل حیوانی را به وکیل بدهد و به او بگوید که آن را برایم بفروش، و در این حال، وکیل سوار آن حیوان می‌شود (این دو کار وکیل، افراط و تفریط محسوب می‌شود)؛ در اینجا، به خاطر این افراط و تفریط، وکالت وکیل باطل نمی‌شود؛ و اگر وکیل همان لباس را که پوشیده بود، بفروشد، بی‌عیب صحیح است، و دیگر در مقابل موکلش، مسئولیتی ندارد.

اما اگر وکیل، آن لباس را بپوشد و یا آن حیوان را سوار شود، و آن لباس یا حیوان تلف شود، وکیل ضامن است؛ زیرا کار او افراط و تفریط محسوب می‌شود.

اگر موکل لباسی را به وکیل بدهد و بگوید که آن را برایم بفروش، و وکیل آن را بپوشد و آن لباس معیوب شود، به خاطر افراط و تفریط ضامن است؛ اما نکته این است که: هرگاه وکیل آن لباس را به تحویل مشتری بدهد، و کاری که موکل به او دستور داده را انجام دهد (فروش لباس)؛ دیگر در مقابل موکلش، ضامن نیست (ضامن بودنش از بین می‌رود).

۹۴- با توجه به عبارت «و یصح تعلیق التصرف مع تنجیز الوکاله» کدام گزینه صحیح است؟ «مشاوران حقوقی ۱۳۹۲»

الف) بدن یقول: وکلتنک فی کذا، و لا تتصرف الا بعد شهر.

ب) بآن یقول: وکلتنک فی کذا، ان جاء زید.

ج) بآن یقول: وکلتنک فی کذا، یقدم المسافر.

د) بآن یقول: وکلتنک فی کذا، بطلوع الشمس.

* گزینه الف صحیح است.

بنابر احتیاط در وکالت تنجیز و قطعیت شرط است، به این معنا که اصل وکالت را نباید مشروط به شرطی کرد (عقد وکالت به صورت معلق، باطل است)؛ مثلاً نباید موکل به وکیل بگوید: «هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی» و یا «زمانی که ماه آینده فرارسید تو وکیل منی در فلان کار».

بله، در متعلق وکالت، شرط آوردن اشکال ندارد (متعلق وکالت می‌تواند معلق باشد)، مثل اینکه موکل بگوید: «تو وکیل منی، لیکن به شرطی که وقتی فلانی آمد، می‌توانی خانه‌ام را بفروشی» و یا «تو وکیل منی، ولی به شرطی که فلان زمان رسید، می‌توانی آن را بفروشی».

• مثال برای تعلیق در اصل وکالت که باطل است: وکیل منی اگر سعید بیاید، وکیل منی اگر باران بیاید، وکیل منی اگر ازدواج کنی، وکیل منی اگر خورشید طلوع کند، وکیل منی اگر شب فرا برسد (در این مثال‌ها، اصل وکالت، معلق شده است).

• مثال برای تعلیق در متعلق وکالت که صحیح است: وکیل منی اما بعد از پایان سال اتومبیل را بفروش، وکیل منی ولی پس از اینکه باران آمد اتومبیل را بفروش، وکیل منی اما خانه‌ام را بعد از اینکه گواهینامه گرفتی اجاره بده (در این مثال‌ها، انجام کار، معلق شده است و نه اصل وکالت).

